

بررسی تبیین‌های پیش‌بینی‌ناپذیری انقلاب اسلامی ایران

محمد رضا طالبان^۱

چکیده: کلیه نظریه پردازان و محققان حوزه انقلاب در این نکته اتفاق نظر داشته‌اند که وقوع انقلاب در ایران، تقریباً همه ناظران را، از ژورنالیست‌ها و دیپلمات‌ها گرفته تا اندیشمندان ایرانی و دانش‌پژوهان حوزه انقلاب و جنبش‌های اجتماعی، به تحقیر افکند. بر این اساس، پرسشی مهم شکل می‌گیرد که چرا انقلاب اسلامی ایران موجب تحقیر و شگفت‌زدگی همه افراد-شامل بازیگران کلیدی، ناظران خبره و مطلع منطقه‌ای، و متخصصان انقلاب در علوم اجتماعی و سیاسی-شد؟ در پاسخ به این پرسش برخی دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی تبیین‌هایی را ارائه داده و استدلال‌هایی را اقامه نموده‌اند تا روشن نمایند که چرا انقلاب ایران را هیچ‌کس پیش‌بینی نکرد. در این مقاله، تلاش گردیده که سه تبیین اصلی در خصوص غیرمترقبه‌بودن انقلاب ایران تشریح شود. هر یک از این تبیین‌ها استدلالشان را عمدتاً روی یک عامل کلیدی بنا نموده و بر اساس آن، مدلی تبیینی برای این شگفت‌زدگی ارائه کرده‌اند: تحریف ترجیح (تیمور کوران)، آشوبناکی فرآیند انقلاب (نیکو کدی)، و سردرگمی (چارلز کورزمن). چگونگی ساخت هر یک از این تبیین‌ها توسط دانش‌پژوهان مزبور به‌طور مبسوط مورد بحث قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: انقلاب ایران، پیش‌بینی‌ناپذیری، تحریف ترجیح، تئوری آشوب، سردرگمی، تیمور کوران، نیکو کدی، چارلز کورزمن

طرح مسأله

تفاوت دیدگاه‌ها و چشم‌اندازهای مختلف در هر علمی، اختلاف نظر میان عالمان را به امری طبیعی تبدیل نموده است. از این رو، تعجیبی ندارد که در خصوص وقوع انقلاب اسلامی ایران نیز

۱. عضو هیأت علمی گروه جامعه‌شناسی انقلاب پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی

e-mail: mrtaleban@ri-khomeini.com

این مقاله در تاریخ ۱۳۹۲/۲/۳۰ دریافت و در تاریخ ۱۳۹۲/۴/۱۸ پذیرفته شد.

اختلافات متعددی در میان دانشمندان علوم اجتماعی به چشم بخورد. چیزی که عجیب و استثنایی است، اجماع و اتفاق نظر کلیه عالمان و دانش پژوهان حوزه انقلاب در این حقیقت بوده است که «انقلاب ایران، همه را شگفت زده و غافلگیر نمود». در حقیقت، با وجود تعداد نسبتاً زیاد تئوری و مدل‌های نظری برای تبیین انقلابات، کلیه نظریه‌پردازان و محققان حوزه انقلاب در این نکته اتفاق نظر داشته‌اند که وقوع جنبش انقلابی در اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی در ایران، تقریباً همه ناظران را، از ژورنالیست‌ها و دیپلمات‌ها گرفته تا اندیشمندان ایرانی و نظریه‌پردازان تغییرات اجتماعی جهان سوم، به تحیر افکند (فوران ۱۳۷۵: ۱۸۶).

در مهرماه ۱۳۵۶ (سپتامبر ۱۹۷۷ میلادی)، یعنی فقط شانزده ماه قبل از فروپاشی حکومت سلطنتی ایران، سازمان اطلاعات آمریکا (سیا)، ایران را به عنوان یک جزیره ثبات در یک دریای پرتلاطم ترسیم نمود. بر همین اساس، رئیس جمهور وقت آمریکا (جیمی کارتر) نیز در ۳۱ دسامبر ۱۹۷۷ (دیماه ۱۳۵۶) خطاب به شاه در تهران اظهار نمود:

ایران تحت رهبری با عظمت شاه، جزیره ثبات در یکی از پر آشوب‌ترین مناطق جهان است. این امر مرهون شما اعلیحضرت و رهبری شما و احترام، ستایش و عشقی است که مردم شما نسبت به شما دارند. (بیل ۱۳۷۱: ۳۷۴).

همچنین، تظاهرات‌های مردمی که در نهایت موجب خروج شاه از ایران شد در حال رشد و گسترش روزافزون بود ولی سازمان اطلاعات آمریکا (سیا) آنها را اختلالات ناچیز و بی‌اهمیتی در نظر گرفت که حکومت شاه به سادگی می‌تواند آنها را سرکوب نماید.^۱ شایان ذکر است که

۱. سازمان سیا در اوت ۱۹۷۷ (مرداد ۱۳۵۶) یک گزارش تحقیقی شصت صفحه‌ای تهیه کرد که در آن، این جمله ذکر شده بود: «شاه تا دهه ۱۹۸۰ نیز شریک فعالی در حیات ایران خواهد بود». و «شیوه سیاسی ایران در آینده نزدیک، تغییر رادیکال مهمی انجام نخواهد شد». آژانس ضد اطلاعاتی دفاعی در ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۸ (۷ مهر ۱۳۵۷) گزارش داد که «شاه در ده سال بعدی به‌طور فعال در رأس قدرت باقی خواهد ماند». کارتر نیز مرتباً این ارزیابی خوش‌بینانه را تکرار می‌کرد. وی در ۲۸ اکتبر ۱۹۷۸ (۷ آبان ۱۳۵۷) گفت: «ما با ایران دوستی تاریخی داریم، به نظر من آنها یک نیروی باثبات بزرگ در آن بخش از جهان هستند». و در ۳۰ نوامبر ۱۹۷۸ (۹ آذر ۱۳۵۷) گفت: «ما اطمینان داریم شاه ثبات را در ایران حفظ می‌کند، روند دموکراتیزه‌سازی را ادامه می‌دهد و تغییرات ترقی‌خواهانه را در ساختار اقتصادی و اجتماعی ایران ادامه خواهد داد ... ما به شاه اعتماد داریم». کارتر در ۱۲ دسامبر همان سال (۲۱ آذر ۱۳۵۷) گفت: «من کاملاً پیش‌بینی می‌کنم که شاه قدرت در ایران را حفظ خواهد کرد و مشکلات فعلی نیز حل می‌شوند». بعدها، کارتر در یک کنفرانس مطبوعاتی در پاسخ به سؤال یکی از خبرنگاران که پرسید: رئیس جمهوری که یک ماه قبل ←

ارزیابی سایر سازمان‌های اطلاعاتی بزرگ دنیا نیز این بود که شاه این بحران را پشت‌سر خواهد گذاشت حتی اگر تظاهرات اعتراضی مردم با سرعت زیادی رشد کرده باشد. به همین دلیل بود که کلیه قدرت‌های بزرگ دنیا تقریباً تا انتها از شاه ایران حمایت کردند (هویدا ۱۳۷۴: ۱۲؛ Zonis 1983: 602).

در همین راستا، سرشناس‌ترین مورخ خارجی انقلاب ایران (یعنی، نیکی کدی) تصریح می‌کند که علی‌رغم مدعاهای بازانديشانه و پس‌از وقوع، هیچ‌کس هر چقدر هم که از وضعیت ایران مطلع و در آن متخصص بود، نتوانست انقلاب ایران را قبل از وقوعش پیش‌بینی کند (Keddie 1995a: 5). وی همچنین تصریح می‌کند که هیچ دانشمند و محققى به ذهنش خطور نکرده بود که چیزی شبیه به یک انقلاب در ایران سال‌های ۷۹-۱۹۷۸ میلادی رخ دهد و این مطلب در مورد دانش‌پژوهان علوم سیاسی که با صاحب‌منصبان حکومت شاه و مخالفان این رژیم مصاحبه نموده‌اند، اقتصاددانانی که در خصوص مشکلات جدی اقتصاد ایران مطلب نوشته‌اند، و انسان‌شناسان، جامعه‌شناسان و مورخانی که به مشاهده و گوش‌دادن حرف‌های اکثر طبقات مردم، اعم از شهری و روستایی، و همچنین روحانیون پرداخته‌اند عمومیت دارد (Keddie 1995a: 3). کوران بر فهرست کدی، یک گروه دیگر را اضافه نمود و آن عبارت از دانش‌پژوهانی بود که با مخالفان مذهبی شاه در ایران نیز همدلی و همراهی داشتند. وی می‌نویسد:

حامد الگار، استاد مطالعات اسلامی در دانشگاه برکلی، از مدت‌ها قبل دریافته بود که روحانیت شیعه تهدیدی علیه حکومت شاه است. با وجود این، در همان موقعی که قیام مردم ایران برای سرنگونی شاه در جریان بود وی نتوانست پیش‌بینی نماید که چه چیزی در حال وقوع است (Kuran 1997: 278).

به همین قیاس، یکی از مبرزترین تئوری‌پردازان ساختارگرای انقلاب یعنی تدا اسکاکپول اعتراف نمود که:

انقلاب ایران، موردی از انقلاب اجتماعی بود که غیرقابل انتظار و حیرت‌انگیز برای کلیه تئوری‌پردازان انقلاب بود. واقعیت این است که شما

→ اعلام کرده شاه قدرت را حفظ می‌کند چگونه می‌توانسته تا این اندازه اشتباه کرده باشد؟ پاسخ داد: «تا جایی که من اطلاع دارم، هیچ‌کس این تغییر سریع جریانات در ایران را پیش‌بینی نکرده است» (بیل ۱۳۷۱: ۴۱۳).

نمی‌توانید حتی یک تئوری پرداز را در هر مکتب و مرامی پیدا کنید که وقوع انقلاب ایران را پیش‌بینی کرده باشد (Skocpol 1986: 192).

همچنین، خودانتقادی‌های حکومت آمریکا پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، حکایت از ناتوانی این ابرقدرت از پیش‌بینی انقلاب در ایران داشته است. در این خصوص کورزن می‌نویسد: کمیسیون مرکزی سازمان اطلاعات آمریکا ضعف عملکردش را تا سقوط شاه بررسی نموده است که هنوز جزو گزارش‌های طبقه‌بندی‌شده می‌باشد. در ماه‌های بعد، کمیته فرعی کنگره آمریکا تقصیر را به گردن کانال‌های اطلاعاتی و سیاستمداران انداخت که ملتفت علائم هشداردهنده نشاندند؛ و در تحلیل درونی وزارت امور خارجه آمریکا آمده بود که «ما آمادگی برای سقوط رژیم پهلوی نداشتیم چون نخواستیم این حقیقت را درک کنیم» و مناقشه‌تندی در میان سیاست‌مداران غربی در گرفت مبنی بر آن که مقصر اصلی از دست دادن ایران چه کسی بود (Kurzman 2004: 340).

هویدا نیز تصریح دارد که جیمی کارتر رئیس‌جمهور وقت آمریکا طی یادداشتی در مورخه یازدهم نوامبر ۱۹۷۹ خطاب به رئیس سازمان «سیا»، وزیر خارجه، و مشاور امنیت ملی با لحنی تند از سستی‌هایی که در مورد آگاهی از اوضاع ایران صورت گرفته بود انتقاد کرد (هویدا ۱۳۷۴: ۱۲). در مقام توضیح چرایی این حیرت و شگفت‌زدگی عمومی از وقوع انقلاب ایران، تبیین‌های مختلفی متصور است ولی یک احتمال تبیینی که توسط برخی دانش‌پژوهان حوزه انقلاب مطرح شده تأکیدش بر این فرضیه است که انقلابات اساساً پیش‌بینی‌ناپذیر هستند. به عبارت دیگر، برای دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی، یا سایرین، اصولاً امکان‌پذیر نیست که پیش‌بینی کنند انقلابات در کجا و چه وقت رخ خواهند داد. در هر حال، این پرسشی مهم است که حقیقتاً چرا انقلاب اسلامی ایران موجب تحیر و شگفت‌زدگی همه افراد - شامل بازیگران کلیدی، ناظران خبره و مطلع منطقه‌ای، و متخصصان انقلاب در علوم اجتماعی و سیاسی - شد؟

در پاسخ به این پرسش برخی دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی تبیین‌هایی را ارائه داده و استدلال‌هایی را اقامه نموده‌اند تا روشن نمایند که چرا انقلاب ایران را هیچ‌کس پیش‌بینی نکرد. در این مقاله، به سه تبیین مختلف در خصوص غیرمترقبه‌بودن انقلاب ایران می‌پردازیم. ابتدا از کوران آغاز می‌نماییم که معتقد است گزاره شخصی «انقلاب ایران اساساً پیش‌بینی‌ناپذیر بود» زیرمجموعه یا یکی از مصادیق این گزاره کلیه است که «همه انقلابات، پیش‌بینی‌ناپذیرند».

تخریف ترجیح

تیمور کوران^۱ در مقالات متعددی پرسش‌های معماگونه‌ای را طرح نمود: چرا در کلیه انقلابات رخ داده، همه افراد (اعم از ناظران سیاسی خارجی، دانش پژوهان علوم اجتماعی و سیاسی، شهروندان داخلی، حاکمان و مسئولان اجرایی حکومت‌ها، و حتی مخالفان حکومت‌های دچار انقلاب شده) همگی دچار تحیر و شگفت‌زدگی شده‌اند؟ چگونه انقلاب‌هایی که بر اساس درک پسینی و مابعدالوقوع به‌سادگی تبیین شده‌اند، عملاً پیش‌بینی نشده و این قدر غیرمترقبه بوده‌اند؟ چرا افراد هوشمند و مطلع که همه چیزشان را در انقلاب از دست می‌دهند یا همه چیز در انقلاب به‌دست می‌آورند نتوانسته‌اند ببینند که سیر حوادث به کجا می‌انجامد؟ چرا افرادی که بصیرت و شناخت عمیقی در درون یک کشور دارند، یا دسترسی ممتاز یا زیادی به اطلاعات مربوط به جریان‌های پنهان سیاسی - اجتماعی دارند نمی‌توانند انفجار انقلابی و در شرف وقوع را پیش‌بینی نمایند؟ چرا حتی تیزبین‌ترین، داناترین و آگاه‌ترین اعضای یک جامعه از تغییرات قریب‌الوقوع دوران‌ساز سیاسی‌شان ناآگاه هستند؟ این پرسش‌ها، بویژه پس از وقوع انقلابات، معمایی به نظر می‌رسند، چون با نگاهی به گذشته، به‌وضوح متوجه می‌شویم که علائم مختلفی از قریب و در شرف بودن انقلاب در آن جوامع آشکار و هویدا بوده است؛ ولی اگر این علائم و نشانه‌های تحول انقلابی هم‌اکنون این قدر روشن و واضح به نظر می‌رسند چرا کسی قبل از به جریان افتادن قطار انقلاب متوجه آنها نشده بود؟ چرا ادراک پسینی و مابعدوقوع انقلاب‌ها معمولاً نادرستی پیش‌بینی‌های ما را به‌طور گسترده ثابت می‌کند؟ خلاصه آنکه چه تبیینی می‌توان از شگفت‌زدگی‌های مکرر در وقوع انقلاب‌ها ارائه داد؟

در همین راستا، کوران اضافه می‌کند که دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی در خصوص پدیده انقلاب مطالب نظری و تبیینی متعددی نگارش نموده‌اند، ولی هیچ‌یک از تئوری‌ها و مدل‌های تبیینی آنان در عمل موفقیت چندانی در پیش‌بینی انقلاب‌ها نشان نداده‌اند. هر انقلابی که به‌وقوع پیوست، دانشمندان علوم اجتماعی و سیاسی را، مثل سایرین، متعجب و متحیر ساخت. مدعای کوران این است که حیرت و شگفتی از وقوع انقلاب‌ها ادامه خواهد یافت حتی اگر برای دانشمندان علوم اجتماعی امکان‌پذیر باشد که کشورهایی را معین نمایند که احتمال وقوع بی‌ثباتی سیاسی در آنها بالاست. همچنین، همان‌طور که ناکامی اجتماع علمی در پیش‌بینی انقلاب ایران در

1. Timur Kuran

اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی تأثیر محسوسی روی حیرت‌زدایی از انقلابات اروپای شرقی در اواخر دهه ۱۹۸۰ میلادی نداشت، کوران پیش‌بینی می‌کند که تبیین‌ها و توضیحات مربوط به شگفت‌زدگی از فروپاشی سریع بلوک شرق، باز هم علوم اجتماعی و سیاسی را از حیث پیش‌بینی انقلاب‌ها دست‌نخورده باقی می‌گذارد.^۱ در حقیقت، از نظر کوران علوم اجتماعی و سیاسی فقط قادرند که موضوعات مورد مطالعه خود را به‌طور دقیق، توصیف و تبیین نمایند و ارزش اصلی تئوری‌های علمی نیز در تبیین است و نه در پیش‌بینی (Kuran 1995: 1549).

باری، همه تبیین کوران در خصوص پیش‌بینی‌ناپذیری انقلاب‌ها بر عامل کلیدی‌ای مبتنا دارد که وی آن را «تحریف ترجیح»^۲ نامیده است. در حقیقت، کوران مبتنی بر این عامل کلیدی بود که به‌طور پارادوکسیکال، پیش‌بینی‌ناپذیری انقلاب‌ها را به دقت پیش‌بینی نمود و مدعی شد که اساساً نمی‌توان انقلاب‌های آتی را پیش‌بینی کرد.

چون تحریف ترجیح همه جوامع را متأثر می‌کند، ولو اینکه از حیث نوع و

درجه متفاوت باشند، مطمئناً از انقلابات آتی نیز متعجب خواهیم شد (Kuran

1995:1538).

از آنجا که تحلیل و تبیین کوران از پیش‌بینی‌ناپذیری ذاتی انقلابات قائم بر مفهوم «تحریف ترجیح» است ابتدا از مفهوم‌سازی این اصطلاح نزد وی آغاز می‌نمایم. از دیدگاه کوران، افراد در هر موضوع و مسأله‌ای (چه آزادسازی تجاری باشد، چه قوانین سقط جنین، و چه مشروعیت یک رژیم سیاسی) واجد دو نوع ترجیح هستند: یک ترجیح خصوصی و یک ترجیح عمومی. ترجیح خصوصی فرد فقط برای خودش قابل شناسایی است^۳ و ترجیح عمومی نمایانگر چیزی است که وی برای بروز دادن به دیگران انتخاب می‌نماید.^۴ وقتی این دو ترجیح با یکدیگر تفاوت جدی پیدا

۱. انقلاب‌های عربی در سال ۲۰۱۱ میلادی صحت پیش‌بینی کوران را نشان داد. همانطور که گودوین تصریح نموده است هیچ دانشمند علوم اجتماعی یا تحلیلگر سیاسی چه در غرب چه در خود جهان عرب ادعا نکرده است که انقلابات عربی قبلاً پیش‌بینی شده بودند. حتی، هیچ‌یک از سازمان‌های اطلاعاتی غربی یا عربی نیز آنها را پیش‌بینی نکرده بود. در حقیقت، بسیاری از مردمی که در این ناآرامی‌ها مشارکت داشته‌اند از جمله فعالان سیاسی باسابقه نیز به نظر نمی‌رسد که این انقلابات را پیش‌بینی کرده بودند. حقیقتاً همه، شگفت‌زده و متحیر شدند (Goodwin 2011: 452).

2. Preference Falsification

۳. چیزی شبیه به علم حضوری

۴. چیزی شبیه به علم حصولی

نماید، به نحوی که فرد به خاطر ترس یا شرم، ترجیح خصوصی خویش را در عرصه عمومی کتمان کرده و در برابر دیگران وانمود به ترجیحی غیرواقعی به عنوان ترجیح عمومی اش می‌کند، وی گرفتار «تحریف ترجیح» شده است.^۱ پس، برای تشخیص تحریف ترجیح باید مشخص نمود که فرد چه چیزی را برای آشکار کردن یا گفتن به دیگران برگزیده (ترجیح عمومی) و چه چیزی را فقط برای خودش نگاه داشته است (ترجیح خصوصی).

کوران، توزیع ترجیح عمومی و ترجیح خصوصی در میان یک جمعیت را به ترتیب «افکار خصوصی» و «افکار عمومی» می‌نامد. وی معتقد است که در عمل، ترجیح خصوصی فرد در قبال یک مسأله معین تحت تأثیر فشارهای اجتماعی ناشی از افکار عمومی است که خود افکار عمومی نیز چیزی نیست جز ترجیحات عمومی اعضای یک جامعه. در مدل کوران، ترجیح عمومی فرد تابع دو تعیین‌کننده اصلی است: (۱) ترجیح خصوصی وی؛ (۲) مجموعه هزینه و مزایای مرتبط با نسخه‌های بدیل ترجیح عمومی.

در هر حال، اولین تعیین‌کننده ترجیح عمومی فرد همانا ترجیح خصوصی اش است. فردی که رژیم حاکم را ظالم می‌شمارد و از آن بیزاری می‌جوید، با ثابت نگه‌داشتن سایر چیزها، احتمال بیشتری دارد که به تظاهرات و شورش‌های ضدحکومتی بپیوندد. تعیین‌کننده دوم ترجیح عمومی فرد عبارت است از تراز هزینه و مزایای مرتبط با هر یک از شقوق انتخابی برای ترجیح عمومی. اگر هزینه یا بهای احتمالی پیوستن به تظاهرات و شورش‌های ضدحکومتی بالا و مزایایش پایین باشد (مثلاً، احتمال زندان رفتن یا طرد شدن توسط هم‌آلان و همکاران) فرد را به سمت ابراز ترجیح محتاطانه و دست‌به‌عصارفتن سوق می‌دهد و می‌تواند منجر به کناره‌گیری و تماشاچی شدنش گردد. نکته مهم آن است که هزینه و مزایای مزبور قائم بر انتخاب‌های دیگران است. اگر فقط معدودی از مردم جزو تظاهرکنندگان باشند و اکثریت قریب به اتفاق مردم حامی آن رژیم باشند، هزینه‌های مشارکت اعتراضی خیلی زیادتر از هنگامی است که صدها هزار نفر در خیابان‌ها دست به تظاهرات بزنند. در حالت دوم، هزینه‌های ابراز ترجیحات خصوصی افراد کاهش پیدا کرده و مردم به سادگی و به سرعت از وفاداری‌های دروغین خویش از رژیم دست برمی‌دارند.

۱. اصطلاح «تحریف ترجیح» نزد کوران از بسیاری جهات شبیه به مفهوم «تقیه» در فرهنگ اسلامی و «خودسانسوری» در فرهنگ عامه است.

از نظر کوران، وضعیت‌های انقلابی هنگامی به وجود می‌آیند که رژیم‌های سیاسی مشروعیت خود را از دست می‌دهند و شهروندان خواهان تغییر حاکمان و نظام سیاسی می‌شوند. مع الوصف، ترس از مجازات‌ها باعث می‌گردد که این ترجیحات حقیقی، خصوصی و شخصی باقی بمانند و فقط شکل دروغین آن به عنوان ترجیحات عمومی مردم توسط دیگران قابل مشاهده باشد. از این رو، در مدل تبیینی کوران در خصوص شگفتی‌آفرینی انقلاب‌ها، به نظر می‌رسد شرط لازم، وجود یک رژیم استبدادی است که نه تنها مخالفانش را به شدت سرکوب کرده، بلکه قدرت سرکوبگری‌اش در سرتاسر جامعه به نحوی پخش و پراکنده شده است که مردم همیشه و همه جا احساس می‌کنند که در معرض دستگاه سرکوب حکومت قرار دارند. در یک چنین وضعیتی، بدیهی است که آشکارسازی صادقانه ترجیحات خصوصی از نوع مخالفت سیاسی توسط افراد، هزینه‌اش بسیار زیاد ارزیابی می‌شود و به همین دلیل معمولاً کتمان گردیده و عموماً مشاهده‌ناپذیر باقی می‌مانند.^۱ از این رو، یک چنین جامعه‌ای می‌تواند در آستانه وقوع یک آشوب عظیم یا ناآرامی انقلابی باشد بدون آنکه کسی از آن خیر داشته باشد و هر فردی این اعتقاد را بروز دهد که جامعه در وضعیتی باثبات است. در اینچنین وضعی، وقوع یک حادثه کوچک و ذاتاً غیرمهم می‌تواند کافی باشد تا «قطار/ارابه انقلابی»^۲ به راه بیفتد و به صورت گلوله‌برفی که تبدیل به بهمن عظیمی می‌شود کل نظام سیاسی را واژگون سازد. این مکانیسم توضیح می‌دهد که چرا انقلاب، جلوه‌ای غیرمنتظره برای همه افراد (اعم از کنشگران داخلی و ناظران خارجی) پیدا می‌کند و حیرت و شگفتی همگانی را به ارمغان می‌آورد.

البته، کوران مدعی نیست که تحریف ترجیح فقط مانعی در شناختن وجود مخالفان وسیع در یک رژیم سیاسی است. وی تصریح می‌کند که واسلاو هاول^۳ یک رهبر مهم مخالف چکسلواکی

۱. البته، کوران تصریح دارد که تحریف ترجیح در کشورهای دموکراتیک نیز وجود دارد ولی عمدتاً معطوف به حاکمان و نظام سیاسی نیست. از نظر وی، بسیاری از امور یا مسائل مهمی که در جوامع دموکراتیک بسیار حساسیت برانگیز پنداشته و جزو خطوط قرمز قلمداد شده‌اند دچار تحریف ترجیح می‌شوند. کوران یکی از این امور را به‌ویژه در آمریکا مسأله «تبعیض نژادی» می‌داند و با ارائه شواهد تجربی متعدد نشان می‌دهد که ترس از داغ‌نگ یا بدنامی «نژادپرست بودن» در آمریکا به حدی قدرتمند است که مردم در مسائلی که آشکارا بُعدی نژادی دارد در خصوص ابراز احساسات خویش به نظرسنجان یا پیمایشگران به‌راحتی دروغ می‌گویند (Kuran 1995).

2. Revolutionary Bandwagon

3. Vaclav Havel

در سال ۱۹۸۹ میلادی به صورت خیلی فصیحانه‌ای وجود تحریف ترجیح وسیع یا نارضایتی گسترده کتمان‌شده مردمی در رژیم‌های کمونیستی را تصدیق نموده بود؛ و مطمئناً هیچ راز نامکشوفی وجود نداشت که سایر دانش‌پژوهان و کارشناسان منطقه‌ای بفهمند که دیکتاتورهای مثل بن‌علی در تونس، مبارک در مصر، و قذافی در لیبی به‌طور گسترده‌ای مورد انزجار عمومی بوده‌اند؛ هرچند که درک میزان گستردگی این انزجار تا قبل از آغاز فرآیند انقلابی به دلیل وجود تحریف ترجیح وسیع در این کشورها دشوار بوده است. چیزی که استدلال اصلی کوران را تشکیل می‌دهد آن است که تحریف ترجیح، تشخیص «توزیع دقیق آستانه‌های انقلابی افراد» را دشوار می‌سازد. منظور کوران از این بیان، آن است که اکثر مردم مخالف یک رژیم، احتمالاً فقط به شرطی به جنبش‌های علیه آن رژیم می‌پیوندند که تعداد معینی از افراد دیگر نیز این کار را انجام دهند. در این راستا، کوران نشان می‌دهد که حتی یک تغییر ناچیز در توزیع آستانه‌های انقلابی افراد یک جامعه که می‌تواند از یک حادثه کوچک و ذاتاً بی‌اهمیت به وجود آید می‌تواند برای به راه انداختن یک قطار یا ارباب انقلابی شرط کافی شود که وقتی به راه افتاد از طریق تشویق به امنیت نسبی و گمنام‌بودن در میان انبوه بزرگی از مردم، افراد بیشتر و بیشتری را به خیابان‌ها می‌کشاند.

پس اگر علائم نزدیکی یک انقلاب آن باشد که مردم به‌طور علنی رژیم سیاسی خود را مردود بشمارند مردم یک چنین کشورهایی دلایل خوبی برای کتمان کردن آن تا لحظات آخر خواهند داشت؛ یعنی هنگامی که زوال رژیم‌هایشان ناگهان برای همه آشکار شود. در حقیقت، به دلیل وجود عامل کلیدی تحریف ترجیح است که انقلابات ذاتاً پیش‌بینی‌ناپذیر هستند و همواره موجب حیرت و تعجب می‌شوند. در نهایت، کوران نتیجه می‌گیرد که با حرکت این قطار/ارباب انقلابی همان‌طور که جنبش انقلابی از حامیانش لبریز می‌شود، حتی افرادی که حقیقتاً از رژیم حاکم حمایت می‌نمودند نیز به خاطر ترس از امنیت آتی خود به این جنبش مخالف رژیم می‌پیوندند و مدعی می‌شوند که در تمام این مدت در خفا مخالف رژیم بوده‌اند.

خلاصه آنکه، در جامعه‌ای که ثبات سیاسی آن مرهون تحریف ترجیح است، مردمی وجود دارند که منتظر فرصت مناسب هستند تا برای تغییر سیاسی و اجتماعی دست به قیام بزنند. برخی وقایع پُرانگیزاننده یا یک تحول آشکار در کاهش فشارهای اجتماعی و سرکوب سیاسی می‌تواند موجب شود تا مخالفت عمومی علنی شود. از آنجا که ترجیحات عمومی افراد به یکدیگر

وابسته‌اند، یک جهش کوچک در علنی شدن مخالفت عمومی می‌تواند خودافزایشی باشد. تحت شرایط مناسب، هر جهشی برانگیزاننده جهش‌های بعدی خواهد بود.

از سویی دیگر، پتانسیل برای تغییر اجتماعی به‌طور کامل مشاهده‌پذیر نیست. هرگز به‌طور دقیق نمی‌توان فهمید که چگونه یک حادثه معین توسط مردم تفسیر خواهد شد، یا چقدر طول می‌کشد تا افکار عمومی علیه وضع موجود چرخش کند. یک چنین محدودیت‌هایی در پیش‌بینی دلالت بر آن دارد که تحولات در افکار عمومی، به‌ویژه تحولات بزرگ، می‌تواند همه را متحیر و متعجب سازد. مع‌هذا، این تحول پیش‌بینی نشده در افکار عمومی می‌تواند بعدها به‌سادگی مورد تبیین قرار گیرد. از نظر کوران، مورد ایران فراهم کننده نمونه‌ای از یک انقلاب پیش‌بینی نشده است که هم‌اکنون، بعد از وقوع، مشکل اندکی در تبیین آن وجود دارد. هیچ‌یک از سازمان‌های عمده اطلاعاتی جنگ سرد (سیا، و ک.گ.ب) انتظار نداشتند که حکومت سلطنتی ایران در طول سال‌های ۷۹-۱۹۷۸ میلادی سقوط کند. تا زمان وقوع انقلاب، همه آنها انتظار داشتند که شاه ایران این طوفان سهمگین را پشت سر خواهد گذاشت. مع‌هذا، در شناخت پسینی یا پس‌بینی^۱، انقلاب ایران هر چیزی به نظر می‌رسد جز یک حادثه غافلگیرکننده و حیرت‌انگیز. این انقلاب، کلکسیون از تبیین‌ها را به‌وجود آورده است که متضمن محوریت عواملی همچون محرومیت‌ها، ناتوانی‌های حکومت، کشمکش‌های طبقاتی، استعمار و استثمار خارجی، چرخش‌های معکوس اقتصادی، و مبارزه‌جویی اسلامی بوده است. با وجود آنکه برخی از این تبیین‌ها، موجه و متقاعدکننده به نظر می‌رسند هیچ‌کدام روشن نکرده‌اند که چرا درک پسینی (پس‌بینی) و پیش‌بینی باید این قدر متفاوت باشند.

آشوبناکی تحول انقلابی^۲

نیکی کدی^۳ استدلال نمود که انقلاب اسلامی ایران نه پیش‌بینی شده بود و نه اساساً پیش‌بینی‌پذیر بوده است و این دیدگاهی نادرست است که اگر اعضای سفارت آمریکا در ایران فقط به گزارشات اداره اطلاعات و جاسوسان داخلی اتکا نمی‌کردند و با تعداد بیشتری از مردم ایران تماس برقرار کرده و از طرز فکر و نحوه رفتارشان گزارش تهیه می‌کردند می‌توانستند انقلاب

1. Hindsight

۲. استدلال‌های اصلی در این بخش از (Keddie 1995a) اخذ شده است.

3. Nikki Keddie

اسلامی ایران را، حداقل در حد یک احتمال موجه، پیش‌بینی کنند. کدی در این دیدگاه می‌نویسد: بهترین گروه کنترل، محققان آمریکایی ایران معاصر هستند که تحقیقات متعددی در دهه ۱۹۷۰ میلادی در خصوص جامعه ایران انجام داده‌اند، ولی هیچ‌یک از آنان پیش‌بینی نمود که چیزی شبیه به انقلاب در ایران رخ خواهد داد. این محققان که تا حدود زیادی تمایل به مخالفت با رژیم شاه داشتند و همانند نمایندگان سفارت آمریکا در ایران حامی این رژیم نبودند می‌بایست، اگر می‌شد، پیش‌بینی‌هایی از بحران‌های خطیر در کشور ایران ارائه می‌دادند؛ ولی آنها نیز این کار را انجام ندادند. مشکلات اقتصادی و اجتماعی ایران که توسط این گروه از محققان مطرح شده بود (مثل، اصلاحات ارضی شاه به دهقانان کمتر از چیزی که ادعا می‌شد کمک کرده بود، انبوه مهاجرین روستایی در شهرها زندگی سختی را می‌گذرانند و اقتصاد مبتنی بر نفت آکنده و مملو از مشکلات است) به همین شکل در تعداد دیگری از کشورهای نفت‌خیز یا صادرکننده نفتی صدق می‌کرد که هیچ انقلابی را تجربه ننموده‌اند. همچنین، هنگامی که طبقات مختلف ایرانیان توسط محققان مزبور مورد مشاهده و مصاحبه قرار گرفتند، نتایج به‌دست آمده اساساً انقلاب قریب‌الوقوعی را قابل پیش‌بینی نمی‌ساخت؛ لذا، تماس بیشتر جاسوسان و مأموران اطلاعات آمریکا با ایرانیان عادی، فقط ممکن بود که آنها را نسبت به رژیم شاه منتقدتر نماید، و احتمال بسیار اندکی داشت تا آنان را به درک از وجود یک بحران قریب‌الوقوع، چه رسد به یک انقلاب^۱، نائل می‌کرد. در مجموع، اگرچه درجات بی‌اطلاعی در میان افراد مختلف، متفاوت بود؛ ولی حقیقتاً همه از آمدن انقلاب در ایران بی‌اطلاع بودند و این شامل کلیه طبقات ایرانیان و مطلع‌ترین خارجی‌ها می‌شد. پس، علی‌رغم مدعاهای پسینی یا بازاندیشانه، هیچ‌کس هر چقدر هم کاملاً مطلع و دانا بوده باشد انقلاب موفق در ایران را قبل از وقوع آن در سال ۱۹۷۹ میلادی پیش‌بینی نکرده بود.

کدی همین استدلال را برای حوادث انقلابی سال ۱۹۸۹ میلادی در اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی ارائه داد که مجموعه‌ای وسیع از متخصصان و کارشناسان منطقه‌ای، نخبگان محلی، و ژورنالیست‌هایی که دانش و شناخت عمیقی از این کشورها داشتند کاملاً ناتوان و عاجز بودند که آمدن این تحولات سیاسی را پیش‌بینی نمایند. همچنین، کدی بعد از وقوع انقلاب‌های (بهار)

۱. کدی تصریح دارد که: «انقلاب ایران» کل دوره‌ی زمانی از ژانویه ۱۹۷۸ تا فوریه ۱۹۷۹ میلادی را پوشش می‌دهد و فقط به مرحله‌ی نهایی آن اطلاق نمی‌شود که در اواخر سال ۱۹۷۸ میلادی قابل پیش‌بینی شد» (Keddie 1995:4).

عربی اینگونه جمع‌بندی می‌کند که حداقل در طول ۳۲ سال اخیر یعنی از انقلاب اسلامی ایران تا انقلاب‌های (بهار) عربی (یعنی از سال ۱۹۷۹ تا ۲۰۱۱ میلادی) هیچ جنبش انقلابی (اعم از موفق و ناموفق) نبوده است که به‌درستی پیش‌بینی شده باشد (Keddie 2012:150). پس اگر در اکثر انقلابات عمده جهان مدرن اکثریت قریب به اتفاق کارشناسان و متخصصان تاکنون نتوانسته‌اند آمدن آنها را ببینند احتمالاً چیزی در ماهیت پدیده انقلاب یا تحول انقلابی است که مانع از پیش‌بینی آن می‌شود.

دومین و اصلی‌ترین استدلال کدی، با استعانت از تئوری آشوب^۱ مبتنی بر نواقص ذاتی در مشاهده‌پذیری اینگونه پدیده‌هاست، به نحوی که اطلاعات مورد نیاز برای پیش‌بینی یک انقلاب به‌خاطر ماهیت آشوبناک یا بی‌نظم^۲ اینگونه تغییرات اجتماعی (که تغییرات ناچیز اولیه می‌توانند تغییرات بسیار بزرگی را در نتیجه سیستم به‌وجود آورند) و وابستگی آن به انبوه رفتارهای سیاسی در طول یک دوره زمانی بلندمدت حتی برای ناظران باتجربه و خبره نیز به‌دست‌نیامدنی است. کدی بر اساس یافته‌های تئوری آشوب در علم هواشناسی نتیجه می‌گیرد که چون تغییرات کوچک اولیه می‌توانند منجر به نتایج بزرگ شوند، اکثر انقلابات را نمی‌توان پیش‌بینی نمود. استدلال کدی آن است که برخی سیستم‌های طبیعی مثل آب‌وهوا را نمی‌توان خیلی زیاد و به‌طور دقیق پیش‌بینی نمود چون تغییرات جزئی در شرایط، که آنقدر ناچیزند که تن به سنجش نمی‌دهند، می‌توانند متعاقباً تغییرات شگرفی را در رفتار آن سیستم به‌وجود آورند. اگر سیستم‌های اجتماعی نیز همانند سیستم‌های آب‌وهوایی باشند در آن صورت، هر دوی آنها اساساً و به‌طور بنیادین پیش‌بینی‌ناپذیرند مگر در چهارچوب‌های زمانی کوتاه‌مدت و محدود. از این رو، به‌سادگی نمی‌توانیم پیش‌بینی نماییم که چگونه و تا چه حد تغییرات کوچک، مثلاً در کنش‌های افراد مؤثر در فرآیند انقلابی، می‌توانند دگرگونی‌های عظیمی در سطح سیستم اجتماعی به‌بار آورند. در خصوص انقلابات، این بدان معنی است که دو دولت می‌توانند از هر حیثی که قابل سنجش است کاملاً مشابه یکدیگر باشند، ولی یک دولت ممکن است فقط در چیز بسیار کوچکی از دومی تفاوت پذیرد که همان منجر به انقلاب گردد. لذا، کشوری که یک انقلاب را تجربه نموده‌است

1. Chaos

2. Chaotic

در شیوه‌هایی که بتوان در آن زمان مورد سنجش قرار داد نسبت به کشورهایایی که فاقد انقلاب هستند ضرورتاً نمود متفاوت‌تر یا ظاهر انقلابی‌تری ندارد.

کدی تصریح نمود که گرچه می‌توان برای وقوع انقلاب ایران به مجموعه‌ای از علل همچون، افزایش و سپس کاهش انتظارات بعد از افزایش قیمت نفت در سال ۱۹۷۳ میلادی و رکود بعد از آن، مهاجرت شدید روستاییان به شهرها، بیگانگی فرهنگی، استبداد سیاسی، خصومت مردم با وابستگی به آمریکا و غیره استناد نمود؛ ولی اکثر این علل در سایر کشورهای نفت‌خیز جهان سوم نیز موجود بوده و منجر به انقلاب نشده‌اند. حتی تأثیرات رشد سریع و سپس سقوط قیمت نفت که پس از سال ۱۹۷۹ میلادی در سایر کشورهای نفتی احساس شد خیلی بیشتر و شدیدتر از وضعیت ایران در قبل از انقلاب اسلامی بود، ولی به‌هیچ‌وجه علتی برای شورش یا انقلاب در آن کشورها نگردید. همچنین، اگرچه ایران از حیث تعدادی از ویژگی‌ها و روش‌های حکومتی متفاوت از سایر کشورهای جهان سوم بود؛ ولی اکثر قریب به اتفاق کشورها با یکدیگر تفاوت دارند و دلیلی وجود ندارد تا فکر کنیم که این تفاوت‌ها منجر به انقلاب می‌شوند. وجود استبداد سیاسی به همراه احساس انزجار گسترده مردم از حاکم سیاسی، منحصر به ایران نبوده است. همچنین است انکای بیش از حد به درآمد نفت، مهاجرت وسیع روستاییان به شهرها، رشد شکاف در توزیع درآمد، شکنجه کردن زندانیان سیاسی، یا خصومت مردم با وابستگی به آمریکا.

به نظر کدی، کلید درک و شناخت یک حادثه مهم مثل انقلاب آن است که مشخص نماییم تفاوت اصلی کشورهایایی که انقلاب را تجربه کرده‌اند با کشورهایایی که انقلاب نکرده‌اند در چیست. البته، این تفاوت‌ها، همیشه و به‌طور عام به‌عنوان عوامل انقلابی در نظر گرفته نمی‌شوند؛ ولی به‌صورت پسینی واجد این مزیت تبیینی هستند که ما را قادر می‌سازند تا چگونگی پیشرفت امور را تا وقوع انقلاب ردیابی نماییم. در حقیقت، با بازگشت به گذشته کشورهای انقلابی و غیرانقلابی این امکان فراهم می‌آید تا مشاهده کنیم که عوامل کلیدی که یک کشور را انقلابی نموده و سایر کشورها را ننموده چه بوده است. کدی در پاسخ به این پرسش که چه چیزی ایران را از سایر کشورهای اسلامی متمایز نمود تا برخلاف آنها انقلاب موفقی را از سر بگذرانند به سه عامل کلیدی اشاره می‌نماید:

۱- تحولات روحانیت شیعه در ایران که یک امام خمینی قدرتمند و شبکه ارتباطی‌اش را

امکانپذیر ساخت؛

۲- ویژگی‌های خاص شاه و شیوه حکومت کردن وی؛ (و شاید مهم‌ترین عامل)

۳- تعارض و ناسازگاری میان یک ساختار سیاسی به غایت استبدادی، قدرتمند و نابرابر با تغییرات سریع و شتابان اقتصادی - اجتماعی که به درجات متفاوت کلیه طبقات اجتماعی در جامعه را دچار بیگانگی نمود.

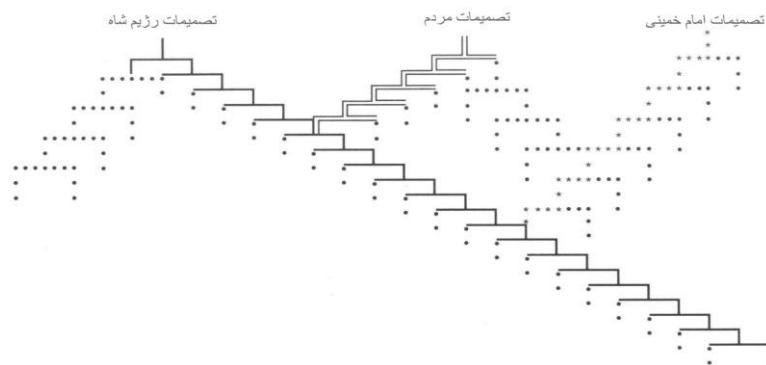
از نظر کدی، گرچه هر سه این عوامل در طول زمان با یکدیگر تعامل داشته و دچار تغییر و تحول شده‌اند، ولی سومین عامل که جامعه را به‌عنوان یک کل تحت تأثیر قرار داده است از حیث اجتماعی، بنیانکن‌ترین عامل بوده است. مع‌هذا، این عامل ساختاری در کشورهای دیگر هم وجود داشته است و نمی‌تواند تنها تبیین‌کننده این مطلب باشد که چرا ایران، متفاوت و انقلابی شد. همین‌طور، فرمانبرداری و خوش‌خدمتی شاه به قدرت‌های خارجی یک عامل بلندمدت است که فقط در حضور سایر عوامل حالت انقلابی پیدا می‌کند. یک چنین عناصری فقط در ترکیب یا تلاقی‌های مناسب است که انقلابی می‌شوند. این عناصر اگرچه در ایران به چرخشی مهم انجامید ولی اهمیت علی آنها را نمی‌توان بر اساس تجربه گذشته تاریخی بشری چنان دقیق ارزیابی نمود که به پیش‌بینی انقلاب منتهی گردد. هیچ چیزی در تجربه تاریخی ایران یا سایر کشورها وجود ندارد تا فرد را به این فکر بیندازد که یک روحانی مذهبی می‌تواند انقلاب بزرگی را با موفقیت برپا سازد و به حکومت متعاقبش برسد. هیچ‌کس نمی‌تواند تصور کند که اگر یک روحانی شبیه به امام خمینی در کشور دیگری پیدا شود او نیز می‌تواند یک انقلاب موفق را به سرانجام برساند. از آن طرف، بسیاری از خطاها و ضعف‌های شاه ایران به‌خوبی شناخته شده بودند، ولی بر اساس چیزهایی که افراد از گذشته انسان‌ها یا حتی رویدادهای گذشته ایران می‌دانستند، دلیلی وجود نداشت تا گمان کنند که شاه بایستی با یک انقلابی مواجه می‌شد که همه چیزش را از دست دهد.

کدی در ادامه، استدلال می‌کند که اگر در یک مقطع زمانی خاص تفاوتی ناچیز و غیرقابل سنجش در وضعیت‌های اولیه می‌تواند منجر به نتایج ناهمگون و متباعد برای دولت‌های ظاهراً مشابه شود، مشکل پیش‌بینی به‌سرعت مضاعف می‌شود وقتی بدانیم که انقلابات، حوادث منفرد و ایستایی نیستند که فقط در یک زمان معین رخ دهند؛ بلکه فرآیندهایی هستند که در آن، نتایج و پیامدها عمدتاً بر اساس ترکیب و تعامل پیچیده‌ای از حوادث در طول یک دوره بلندمدت انقلابی تعیین می‌شوند. در طول دوره این فرآیند، تغییرات کوچک و ناچیز در برخی متغیرها می‌تواند کل مسیر تحولات یک کشور را عوض کرده و آن را به یک مسیر متفاوت بیندازد. پس، از آنجا که

در طول سالیان بسیج و منازعه انقلابی، فرصت‌های بی‌شماری برای رخ دادن حوادث کوچک به وجود می‌آید تا مسیر سیاسی کشور را تغییر دهد، راهی وجود ندارد که برای پیش‌بینی حوادث یا نتایجی که در زمان آتی رخ خواهند داد، تحلیلی معتبر ارائه داد. به عنوان مثال، بازیگران مهم سیاسی معمولاً با وضعیت‌هایی روبرو می‌شوند که باید از میان چند کنش یا واکنش، یکی را انتخاب نمایند و هر نوع انتخاب آنها اثر متفاوتی روی مسیر آتی تحولات اجتماعی باقی می‌گذارد. با توجه به کثرت و تعدد تصمیمات هر روزه این گروه از بازیگران سیاسی، تعداد مسیرهای محتمل آتی حتی در طول یک دوره کوتاه زمانی به میلیون‌ها تصمیم احتمالی می‌رسد که در تمامی جهات گسترده می‌شود. به عنوان مثال، فرض نمایید که حکومت این تصمیم را بگیرد که بر تظاهرکنندگان معترض سخت گرفته و آنها را قلع و قمع کند. این تصمیم حکومت می‌تواند منجر به زنجیره‌ای از واکنش‌ها شود که پس از ماه‌ها یا حتی سال‌ها حکومت بر جامعه را در وضعیتی کاملاً متفاوت قرار می‌دهد در مقایسه با زمانی که تصمیم حکومت آن باشد که تظاهرات مزبور بدون هرگونه مداخله و برخورد نیروهای حکومتی ادامه یابد. مضافاً بر اینکه، هرگز نمی‌توان بدون خطا و اشتباه پیش‌بینی نمود که چگونه کنشگران سیاسی به وضعیت‌های خاص آتی‌شان پاسخ می‌دهند. از این رو، تفاوت‌های کوچک در انتخاب آنها می‌تواند از طریق زنجیره‌ای از انتخاب‌های بعدی، تفاوت‌های بزرگی را در نتایج سیاسی و اجتماعی به بار آورد. این بدان معنی است که توانایی ما برای پیش‌بینی اینگونه تحولات اجتماعی بسیار اندک و محدود است.

کدی تلاش می‌کند تا این مشکل را در انقلاب ایران نشان دهد و تصریح می‌کند که حتی اگر ما فقط یک متغیر را در حوادث و رخداد‌های میان شروع فرآیند انقلاب تا دستیابی امام خمینی به قدرت در نظر بگیریم قادر خواهیم بود پیچیدگی عظیم یک چنین تحولی را درک کنیم. برای ارائه نمای کلی این واقعیت می‌توان فقط یک متغیر را به صورت جداگانه در نظر گرفت - تصمیمات گرفته شده توسط شاه و رژیم وی - و یک وضعیت ساده دوگانه‌ای را فرض نمود: این که شاه یا رژیم وی تصمیمی را گرفت یا نگرفت. اگرچه وجه منفی یا «آن تصمیم را نگرفتن» آشکارا دامنه‌ای از احتمالات بدیل را باز می‌کند، ولی برای ساده‌سازی، آنها را به دو حالت تصمیم‌گرفتن و تصمیم‌نگرفتن تقلیل داده‌ایم. برای معین کردن عناصر این مدل انتزاعی می‌توان به تصمیمات کلیدی رژیم شاه در ایجاد فضای باز سیاسی در سال ۱۹۷۷ میلادی اشاره نمود که به مخالفان اجازه بیان خواسته‌هایشان داده شد و تصمیم گرفته شد که نسبت به اعتراضات میانه‌روها

سخت‌گیری نشود و امثالهم. در ژانویه ۱۹۷۸ میلادی از سوی شاه یک تصمیم کلیدی مبنی بر انتشار مقاله‌ای هتاکانه علیه امام خمینی گرفته شد که منجر به اولین تظاهرات در چرخه تظاهرات ادواری آن سال شد که به دنبال آن تصمیم گرفته شد برای مقابله با تظاهرات بعدی به صورت محدود از زور استفاده شود. همچنین، در بهار و تابستان اقدامات مختلفی برای آزادسازی فضای سیاسی انجام گرفت که با حکومت نظامی در آخر سال ۱۹۷۸ به سر آمد. سرکوب خونین تظاهرات گسترده در پاییز همان سال یک تصمیم کلیدی دیگر بود، همان‌گونه که تصمیم به عدم استفاده از نیروهای نظامی برای سرکوب خونین مردم نیز یک تصمیم مهم بود. برخی اوقات، تصمیمات بدیل در هر نقطه‌ای می‌توانست وضعیت کلی تحولات را به طور بنیادین تحت تأثیر قرار دهد. حتی با دوبرابر کردن ساده تصمیمات بدیل که غالباً احتمال سه‌گانه یا بیشتر دارند و با مقایسه تعداد کوچکی از تصمیمات، یک میلیون بدیل در فوریه ۱۹۷۹ میلادی فقط توسط تصمیمات رژیم به دست می‌آید. هنگامی که فرد متغیرهایی مثل جنبش‌های مردمی، اعتصابات فلج‌کننده اواخر سال ۱۹۷۸ میلادی، و کنش‌های بازیگران اصلی خارجی را به موارد قبل اضافه کند، میزان این احتمالات بلافاصله از میلیون هم می‌گذرد. تعدادی از این احتمالات، نتایج و پیامدهای اساساً متفاوتی را به دنبال می‌آورند و صرفاً بخش‌هایی از آنها واقعاً به همان نتایج و پیامدها منتهی می‌شوند. کدی با ارائه نمودار زیر تلاش نموده تا همین مسأله را به تصویر بکشاند. در حقیقت، هر یک از این سه عامل کنشگر (امام خمینی، مردم، و رژیم شاه) اگر به صورت مستقل عمل کنند و فقط یک تصمیم ساده دوگانه‌بله یا خیر بگیرند بعد از ۲۰ تصمیم به یک میلیون بدیل می‌رسند که اگر تعامل‌ها را نیز در نظر بگیریم این بدیل‌ها به میلیاردها یا تریلیون نیز خواهند رسید (Keddie 1995: 21).



البته، کدی معتقد است که در جهان واقعی راه‌هایی که می‌توانند در واقعیت اتفاق بیفتند به میلیاردها یا میلیون‌ها مسیرهای مختلف یا ده‌ها مسیر یا حتی دو مسیر نمی‌رسند. اعتقاد کدی آن است که وقایع فقط و فقط می‌توانستند مسیری را اتخاذ کنند که کرده‌اند. هر تحول یا تصمیمی واجد یک یا چند دلیل است که چرا آن رخ داد و سایر احتمالات رخ نداد. اما مشکل آن است که این دلایل غالباً و ضرورتاً برای معاصران نامعلوم و ناپیدا است و حتی ممکن است در مقایسه با نیروهای بزرگ‌تر امری ناچیز و جزئی یا اتفاقی به نظر برسند (مثل بیماری شاه که برای انقلاب ایران در حد یک علت در نظر گرفته شده است در صورتی که این علت در مقایسه با نیروهای عمومی تاریخی یک اتفاق محسوب می‌شود). از این رو، ترکیبی از تعاملات پیچیده و عدم امکان پیش‌بینی بسیاری از حوادث فردی، مشکلات پیش‌بینی نمودن انقلابات دیرپا و نتایج آنها را چندین برابر می‌کند. مع الوصف، هر گاه آنها رخ دهند، امکان‌پذیر است که کلیه راه‌ها یا طریقه‌های عملاً اتخاذ نشده را حذف نمود و به مطالعه نیروهای پرداخت که این حادثه را به وجود آورده‌اند.

سردرگمی^۱

چالرز کورزمن^۲ در کتاب مهم خود با عنوان «انقلاب غیرقابل تصور در ایران»^۳ (Kurzman 2004)^۴ با تبیینی متفاوت که برآمده از شواهد مربوط به انقلاب سال ۱۹۷۹ میلادی در ایران بوده به این نتیجه رسیده است که «انقلابات همواره پیش‌بینی‌ناپذیر باقی می‌مانند» (Kurzman 2004: 170). همان‌طور که از مفاد عنوان کتاب کورزمن نیز قابل استنباط است، وی با ارائه شواهد تجربی متعدد، ولی غیرسیستماتیک از مردم ایران، این حقیقت را به‌طور مستند نشان داد که تا قبل از شروع فرآیند انقلاب در سال ۱۹۷۸ میلادی تصور و پنداشت تقریباً همه ایرانیان این بود که انقلاب علیه شاه غیرقابل تصور یا ناممکن است. در واقع، کلیه شواهد حاکی از آن بود که ایرانیان حتی نمی‌توانستند تصور کنند که جنبشی مردمی بتواند علیه شاه به‌وجود بیاید چه رسد به اینکه آن جنبش بتواند طومار رژیم سلطنتی را درهم بپیچد. کورزمن در این کتاب ضمن انتقاد از کلیه

1. Confusion

2. Charles Kurzman

3. The Unthinkable Revolution in Iran

۴. جان فوران - مهم‌ترین پژوهشگر تطبیقی انقلاب ایران - تصدیق و تصریح نموده است که کتاب کورزمن بهترین اثری است که تاکنون در خصوص انقلاب ایران به زبان انگلیسی منتشر شده است (Foran 2005: 1774) (جهت مرور انتقادی به کتاب کورزمن همچنین ر. ک: (Farhi 2005; Ashtiany 2005; Ermakoff 2007)

تبیین‌های انقلاب ایران که همگی با اعوجاجات و ناسازگاری‌های مشاهده‌ای مهمی روبرو می‌باشند مدعی است که فهم این انقلاب منوط به بازسازی تجربه زیسته ایرانیان در برهه انقلابی است. از نگاه کورزمن، برهه انقلابی به‌طور کلی بر اساس ویژگی‌هایی همچون سردرگمی، سیالیت^۱، بی‌ثباتی^۲، و پیش‌بینی‌ناپذیری^۳ مشخص می‌شود. داعیه اصلی کورزمن در این کتاب آن است که در شرایط عادی جامعه ایران، آمدن انقلاب برای اکثریت مردم، امری نشدنی و غیرقابل‌تصور بود و وظیفه تحلیلی وی آن است که با تمرکز بر برهه انقلابی ایران (۷۹-۱۹۷۸ میلادی) نشان دهد که چگونه «انقلاب» به‌عنوان امری نشدنی و غیرقابل‌تصور در ذهن مردم تبدیل به یک امر «شدنی» و «قابل‌تصور» در ذهن آنان و سپس مشارکت عملی آنان گردید. کورزمن تصریح دارد که در برهه‌های انقلابی، اکثر قریب به اتفاق مردم سردرگمی عمیقی را تجربه می‌کنند که این حالت درونی زیست‌شده موجب می‌شود آنان دچار تغییر شده، در مواضع خود تجدید نظر کرده، یا اولویت‌های ترجیحی خویش را جابه‌جا نمایند. در حقیقت، تجربه زیسته انقلاب تحت سیطره سردرگمی است و وظیفه یک جامعه‌شناس عبارت است از شناخت و درک گوناگونی پاسخ‌ها به این سردرگمی (Kurzman 2004: 166). از این رو، کورزمن بر پایه مورد انقلاب ایران پرسش «چرایی» را به نفع پرسش «چگونگی» کنار می‌گذارد و کل تحلیل خود را بر پایه این پرسش محوری سازمان می‌دهد که چگونه بخش عظیمی از مردم ایران شروع به فکر کردن درباره انجام این مسئله غیرقابل‌تصور (انقلاب) نمودند؛ چون، تا زمانی که انقلاب، امری غیرقابل‌تصور نزد اکثریت مردم باقی بماند، دست‌نیافتنی و نشدنی باقی خواهد ماند (Kurzman 2004: 172). وقتی بخش بزرگی از مردم به فکر انجام این امر غیرقابل‌تصور افتادند، انقلاب به سمت تحقق و پیروزی حرکت می‌کند، حتی اگر هیچ‌کس آن را پیش‌بینی نکرده باشد. لذا، امکان‌پذیری یا شدنی‌بودن^۴ اصطلاح کلیدی کورزمن در تحلیل است. مردم هنگامی خود را درگیر یک جنبش انقلابی می‌کنند که آن را امکان‌پذیر یا شدنی بدانند؛ یعنی برای آن، بخت واقعی جهت موفقیت قائل باشند که این مسئله نیز به ارزیابی افراد از دامنه و وسعت جنبش اعتراضی وابسته است (Kurzman 2004: 136). از نظر کورزمن، مشخصه برهه انقلابی در ایران عبارت از دوره‌ای کاملاً

1 . Fluidity
2 . Instability
3 . Unpredictability
4 . Viability

سیال، بی ثبات، و مبتنی بر کنش‌های غیرقابل پیش‌بینی بازیگران مختلف بوده است و به همین دلیل برای همه، غیرمنتظره و تحیرآفرین جلوه نمود.

در مجموع، استدلال کورزمن در اثبات پیش‌بینی ناپذیری انقلاب را می‌توان در پنج گزاره کلی به شرح ذیل خلاصه نمود (Kurzman 2004_a):

- ۱) کلیه تبیین‌ها متضمن بیان مکانیسم‌های علی هستند.
- ۲) تمامی مکانیسم‌های علی (یا تبیین‌ها) در علوم اجتماعی دلالت ضمنی بر حالات درونی معینی در افراد دارند.

- ۳) تجربه انقلاب در یک جامعه با حالت درونی سردرگمی افراد آن جامعه عجین است.
- ۴) مردمی که خواه‌ناخواه درگیر فرآیند انقلاب درون جامعه خود می‌شوند جهت‌گیری کنشی ایشان عمدتاً مبتنی بر حدس آنها درباره این مطلب است که دیگران چگونه عمل می‌نمایند.
- ۵) این حدس‌ها و جهت‌گیری کنشی آنقدر به سرعت و به طرز فوق‌العاده‌ای تغییر می‌یابند که هم مشارکت‌کنندگان و هم ناظران نمی‌توانند آن را پیش‌بینی نمایند.

حال، به تشریح تفصیلی استدلال‌های کورزمن در محورهای فوق‌الذکر می‌پردازیم.^۱ در علوم اجتماعی، مکانیسم‌های علی عموماً به‌عنوان «اسم فعل»^۲ تئوری‌پردازی شده‌اند و اسم فعل‌ها از حیث گرامری اشاره به فرآیندها دارند که مستلزم وجود افراد و کنش آنهاست. مثلاً، مکانیسم «حل تعارض شناختی» دلالت بر فرآیند کاهش ناهماهنگی شناختی توسط افراد دارد. البته تئوری‌پردازان معتقد به تبیین‌های مبتنی بر مکانیسم‌های علی، در خصوص واحد تحلیل مناسب با یکدیگر توافقی ندارند: برخی روی فردگرایی روش‌شناختی است تأکید دارند (Elster 1989: 3-10; Hedstrom and Wedberg 1998: 11-13)، در حالی که دیگران این موضع را به دلیل آنکه خیلی محدودکننده است، رد می‌کنند. این گروه بجز عوامل سطح فردی، عوامل سطح سیستمی و جمعی را نیز مورد ملاحظه قرار می‌دهند، عواملی همچون توزیع اجبارهای بیرونی (Bunge 1999: 88-91)، مکانیسم‌هایی که دربردارنده فرآیندهای جمعی است (McAdum, Tarrow and Tilly 2001: 25)، و پدیده‌های نهادی یا فرهنگی که رفتار فردی را شکل می‌دهند (Stinchcombe 1991: 372-380). با وجود این، فرضیات مربوط به مکانیسم‌های سیستمی یا جمعی ضرورتاً استلزام‌های سطح خرد را با خود

۱. اقتباس از: (Kurzman 2004_a, 2004_b)

2. Verbal Noun

حمل و منتقل می‌کند. به قول بانگ (Bunge 1999: 62) «روابط اجتماعی از مسیر سرهای اشخاص می‌گذرد». بانگ مثال‌های متعددی در جامعه‌شناسی کلان ارائه می‌دهد تا نشان دهد که همه این مکانیسم‌های علی بر وجود حالات درونی معینی در میان تعدادی کافی از افراد مبتنا دارند.

اصطلاح «حالات درونی»^۱ جعل شده تا دامنه وسیعی از ساختارها و فرآیندهای ذهنی، از ساختار ترجیحات گرفته تا انگیزش‌ها و احساسات را پوشش دهد. برخی از آنها ممکن است آگاهانه باشند یا به محض تأمل به سطح خودآگاهی بیایند، در حالی که برخی دیگر ممکن است این طور نباشند. مع‌هذا در همه موارد، علیت در حیات اجتماعی انسان‌ها از طریق این حالات درونی عمل می‌کند. در نتیجه، حالات درونی افراد آزمون‌گاهی را برای فرضیات تبیینی در علوم اجتماعی تشکیل می‌دهند. کلیه گونه‌های تبیین در علوم اجتماعی باید به‌طور موجه و معقولی برای این حالات درونی افراد که نقش علی دارند توضیحی ارائه دهند. از این رو، «تجربه آگاهانه»^۲ به‌عنوان شکلی از حالات درونی افراد، یک آزمون محکمه‌پسند برای فرضیات تبیینی در علوم اجتماعی است. البته، شناخت یا درک این تجربه نمی‌تواند کل شقوق ممکن حالات درونی انسان را پوشش دهد، چون برخی از آنها مستقل و خارج از تجربه آگاهانه هستند. ولی اگر در برخی موارد، شواهد تجربی نتوانستند حالات درونی را که آن تبیین انتظار داشته است تأیید کنند، در آن صورت باز نیاز به تبیینی است تا آن را توضیح دهد.

نکته دوم اینکه، تبیین‌ها نیازمند توجه به تفهم هستند. فرض کنید که افراد درون یک جامعه خیلی نابرابر انکار نمایند که ناکامی یا محرومیت نسبی را احساس می‌کنند و شواهدی وجود دارد تا باور نماییم که آنها احساسات حقیقی خویش را گزارش داده‌اند. با وجود این، هنوز می‌توانیم این تجربیات آگاهانه آنان را با ارائه شواهدی از ناکامی یا محرومیت نسبی ناخودآگاهانه آنان نپذیرفته و رد نماییم. ولی در هر مورد، شواهد تجربی مورد نیاز است تا آنها را با برخی صورت‌های دیگر از شواهد حالات درونی افراد مقابله داد. در مواردی مثل وقایع و رخداد‌های مربوط به ستیزه‌های حاد اجتماعی (همچون، انقلاب ایران) از یک سو، روش تفهمی شواهدی فراهم می‌آورد مبنی بر آن که ایرانیان در طول دوره انقلابی واجد سردرگمی گسترده‌ای بودند و به همین دلیل، نمی‌توانستند حتی رفتارهای آتی خودشان را به‌درستی پیش‌بینی کنند. از سویی

1. Inner states

2. Conscious experience

دیگر، روش تبیینی اقتضا دارد که به دنبال شروط مقدماتی باشیم که موجب یا مسبب رفتارهای ایرانیان در طول همین دوره شده است. ابتدا، از روش تفهیمی برای اثبات این گزاره آغاز می‌کنیم که تجربه انقلاب تحت سلطه یا سیطره سردرگمی است.

گزارش‌ها، توضیحات و خاطرات کسانی که درگیر تجربه انقلاب در ایران بودند همگی بر این نکته تأکید داشته که درجه بالای سردرگمی، خصیصه تجربه انقلابی بوده است. محمود گلابدیره‌ای نوشت: هر زمان که دو یا سه نفر از مردم به یکدیگر می‌رسیدند شروع به بحث می‌کردند. گرچه واژه‌ها، دیدگاه‌ها، و نظرات همگی از بالا تا پایین متفاوت بود ولی این نکته مشترک وجود داشت که اصلاً روشن نبود که چه رخ خواهد داد. کورزمن گفتگوی زیر از گلابدیره‌ای را شاهد می‌آورد:

مادر من می‌ترسید. پدرم خواب بود. برادرم تلفن زد و به مادرم گفت: «به بچه‌ها بگو که فردا از خانه خارج نشوند. آنها قصد دارند فردا، مثل ۱۷ شهریور، همه را بکشند. آنها قصد دارند از پشت بام‌ها و هلی‌کوپترها به مردم شلیک نمایند». مادرم شروع به گریه کردن نمود. او به برادرم گفت: «خودت هم گوش کن و به خانه بیا» و گوشی تلفن را به من داد. من گفتم: «سلام» سپس، «بله، می‌دانم»، و «خداحافظ». الآن من هم وحشت زده هستم. همه رفته‌اند که بخوانند. من نمی‌توانم بخوابم (Kurzman 2004: 333).

در همین دوره زمانی، یعنی دسامبر ۱۹۷۸ میلادی، مجله «خواندنی‌ها» این سؤال عمومی در ایران را مطرح کرد که «آیا زمانی خواهد آمد که این وضعیت پرهرج و مرج سامان پذیرد؟» و در جواب آورد: «پاسخ این سؤال روشن نیست». حتی در اوایل فوریه ۱۹۷۹، یعنی فقط چند روز مانده به سقوط رژیم سلطنتی، روزنامه آیندگان نوشت:

در تهران، گفتگوها و مکالمات عمومی محدود به این مطلب شده است: چگونه این انقلاب که به نیمه‌راهش رسیده است با قدرت اصلی حکومت مواجه می‌شود؟ آیا تسلیم خواهند شد؟ آیا شاهد جنگی داخلی خواهیم بود؟ و این جنگ تا کجا ادامه می‌یابد؟

به نظر می‌رسید که فقط تعداد انگشت شماری از انقلابیون متعهد و جان‌برکف با اطمینان کافی پیش‌بینی می‌کردند که رژیم سلطنتی به زودی نابود خواهد شد. حتی، مهدی بازرگان از مخالفان لیبرال قدیمی رژیم شاه کمتر از چهار ماه پیش از آنکه رژیم سلطنتی ساقط شود به این مطلب باور

نداشت. در ۲۲ اکتبر ۱۹۷۸ بازرگان به ملاقات امام خمینی در ویلایی خارج از پاریس رفت و در خصوص استراتژی انقلاب با ایشان گفتگو نمود. هدف بازرگان متقاعد کردن امام خمینی بود مبنی بر اینکه مخالفان باید پیشنهاد شاه را در خصوص برگزاری انتخابات آزاد و منصفانه در پاییز همان سال بپذیرند. بازرگان استدلال نمود که با استفاده از این مبنای قانونی و تربیون عمومی، جنبش به وجود آمده می‌تواند در گام بعدی قدرت اجرایی کشور را نیز تصرف نماید. بازرگان این سیاست را «سیاست گام به گام» نامید. مع‌هذا، امام خمینی به هیچ‌یک از این توصیه‌ها گوش نکرد و در عوض، تأکید نمود که جنبش انقلابی به‌زودی به موفقیت نهایی می‌رسد. بازرگان اعتراض کرد که آمریکایی‌ها نمی‌گذارند. امام خمینی پاسخ داد: «آمریکایی‌ها مخالف ما نیستند، چون ما حقیقت را می‌گوییم». بازرگان تلاش نمود که به امام خمینی در خصوص سیاست جهانی درس دهد: «عالم سیاست و محیط بین‌المللی شبیه به بحث‌های طلبگی در نجف و قم نیست که منطق و حقیقت کفایت کند. ما با هزاران مشکل و مسأله روبرویم و آنها طرح‌ها و برنامه‌های ما را درهم می‌شکنند. آنها فقط به خاطر اینکه ما از حقیقت صحبت می‌کنیم تسلیم نمی‌شوند». ولی بازرگان چیزی عایدش نشد؛ چون امام خمینی مسأله را پایان یافته در نظر گرفته بود. وی به بازرگان گفت: «وقتی شاه رفت و من به ایران بازگشتم، مردم نمایندگان مجلس و سپس حکومت را انتخاب خواهند نمود». بازرگان از این مواجهه امام خمینی مبهور و متحیر مانده بود. «خونسردی و بی‌اعتنایی امام خمینی به مشکلات آشکار سیاسی و اجرایی در پیشبرد نهضت، من را متأثر ساخت». وی یادآوری کرد «در همان زمان که من متحیر بودم و امام خمینی را تحسین می‌کردم که چقدر امور را ساده می‌نگرد، وی اطمینان قلبی داشت که پیروزی نزدیک است.» (Chehabi, 1990: 242).

البته امام خمینی نیز، با همه اعتماد به نفسی که داشت، قریب‌الوقوعی انقلاب را به این سرعت انتظار نداشت.^۱ اطمینان قلبی امام خمینی نسبت به پیروزی جنبش انقلابی احتمالاً ناشی از توکل یا تسلیم الهی وی نسبت به هر نتیجه‌ای بوده است تا اینکه حاکی از انتظار تغییر قریب‌الوقوع رژیم شاه نزد وی باشد. در دسامبر ۱۹۷۸ میلادی یک ملاقات‌کننده از امام خمینی پرسید: «آیا شما فکر می‌کنید ادامه راه فعلی عاقلانه و خردمندانه است؟ چه اتفاقی رخ خواهد داد اگر ارتش دست به کشتار مردم بزند؟ آیا مردم دیر یا زود خسته و ناامید نمی‌شوند؟». امام خمینی «کاملاً آرام پاسخ

۱. البته، این عقیده کورزمن است، ضمن آنکه شواهد متقنی برای اثبات این مدعایش ارائه نداده است.

داد که تکلیف ما مبارزه به این شیوه است و نتیجه با خداست» (Algar 1983: 59). در برابر تقدیرگرایی الهی امام خمینی، نمایندگان وی در تهران که در شورای انقلاب منصوب شده بودند و تلاش می‌کردند تا جنبش اعتراضی را سازمان دهند بحد کافی محتاط و دوراندیش بودند که تا بعد از پیروزی انقلاب هیچ گزارش یا سند نوشته‌شده‌ای را به‌جا نگذارند، ضمن آنکه نگران توانایی‌های رژیم سلطنتی برای تداوم آن به هر قیمت بودند.^۱

من، حالت درونی افرادی همچون گلابدره‌ای، بازرگان، نمایندگان امام خمینی - نه خود امام خمینی - را «سردرگمی» می‌نامم که از نااطمینانی متداول که خصیصه بخش بزرگی از حیات اجتماعی روزمره ماست، متمایز می‌باشد. شاید، هر بخش از روزنامه‌ها را که بخوانیم - اخبار، حوادث، ورزش، تجارت و غیره - حول و حوش بخشی از نااطمینانی نهادینه شده سازمان داده شده است؛ یعنی، حوزه‌ای که فرد انتظار ندارد که بدانند فردا چه اتفاقی رخ خواهد داد. در حقیقت، ما همواره با این نوع از نااطمینانی سروکار داشته و زندگی می‌کنیم. به عبارت بهتر، تا جایی که قواعد بازی در حیات اجتماعی نسبتاً ثابت باقی مانده است، ما هنوز انتظار چیزهای غیرمنتظره را در بازی داریم؛ ولی، وقتی می‌فهمیم که قواعد بازی به ناگهان تغییر یافته است و ما دیگر نمی‌دانیم که چه چیزی را باید انتظار داشته باشیم، این همانا سردرگمی است. یک تعریف صوری‌تر از سردرگمی عبارت است از به رسمیت شناختن نانهادینگی یا تصدیق غیرنهادینگی.^۲

از سویی دیگر، مردمی که خواه‌ناخواه درگیر فرآیند انقلاب در درون جامعه خود می‌شوند جهت‌گیری کنشی آنان عمدتاً مبتنی بر حدس ایشان است مبنی بر آنکه دیگران چگونه عمل می‌نمایند. مجموعه‌ای وسیع از آزمایش‌های روانشناسی اجتماعی نشان داده‌اند که افراد تحت شرایط ابهام و عدم قطعیت گرایش دارند تا قضاوت‌هایشان را با دیگران هم‌نوا سازند^۳ (Sherif 1935; Spencer and Houston 1993). اگرچه آزمودنی‌ها در شرایط آزمایشی معمولاً نسبت به این فرآیند آگاه نبوده‌اند؛ ولی در شرایط غیرآزمایشگاهی و وضعیت‌هایی که سردرگمی وسیعی حاکم است

۱. کورزمن (Kurzman 2004: 334) در اینجا به کتاب «دوران مبارزات» نوشته هاشمی رفسنجانی ارجاع می‌دهد.

2. Recognition of deinstitutionalization

۳. طبق نظر لئون فستینگر هنگامی که «واقعیت طبیعی» به‌طور فزاینده‌ای نامعین و مبهم می‌گردد، مردم اتکای بیشتری به «واقعیت اجتماعی» پیدا می‌کنند و به احتمال قوی با آنچه که دیگران انجام می‌دهند هم‌رنگی می‌کنند.... افراد در موقعیت‌های مبهم، عمل دیگران را به‌عنوان معیاری برای رفتار خود به کار می‌برند (ارونسون ۱۳۶۹: ۲۹-۲۸).

دلایل موجهی وجود دارد تا باور کنیم که این فرآیند معمولاً آگاهانه است. در مطالعه جنبش‌های اجتماعی نیز غالباً روی بین‌الذهانی بودن تصمیم‌گیری‌ها تأکید شده است؛ یعنی اهمیت برآوردهای افراد از اینکه سایرین چگونه می‌خواهند عمل کنند. یک جنبه از این بین‌الذهانی بودن عبارت است از حدس یا برآورد کنش‌های متعلق به دشمن — برای مثال، آیا سربازان به روی معترضان آتش می‌کشند؟ جنبه دیگر که ممکن است بر جنبه اولی پیشی گیرد عبارت است از حدس یا برآورد کنش‌های همیاری‌کننده. به عنوان نمونه، ایرانیان فقط اگر اطمینان خاطر می‌یافتند که دیگران هم مثل آنها به اعتراض برمی‌خیزند، در تظاهرات اعتراضی شرکت می‌کردند (Kurzman 1996: 160-164). از این حیث، یعنی حدس و برآورد از کنش‌های همیاری‌کننده تمایزی اساسی بین دو رویکرد عمده در مطالعه جنبش‌های اجتماعی — یعنی، کنش جمعی و توده معترض^۱ — وجود دارد: هرچه یک جنبش اجتماعی، تعداد بیشتری از مشارکت‌کنندگان را جذب نماید و نیرویش افزایش یابد و به دنبال آن این تصور به وجود آید که حقیقتاً موفق خواهد شد، مدل کنش جمعی انتظار دارد که افراد غیرمشارکت‌کننده هنوز در حالت سواری مجانی^۲ باقی بمانند (یعنی این اعتقاد که اگر این جنبش اجتماعی بدون آنها در حال پیروز شدن است چرا آنها باید زحمت پیوستن به آن را بکشند؟). پس، انتظار مدل کنش جمعی در این گزاره خلاصه می‌شود که احتمال کمی وجود دارد که افراد غیرمشارکت‌کننده به این جنبش اجتماعی بپیوندند. ولی مدل توده معترض انتظار دارد که افرادی که هنوز غیرمشارکت‌کننده باقی مانده‌اند به احتمال زیاد به این جنبش می‌پیوندند، چون وقتی جمعیت معترض بزرگ شود از سویی آنها به خاطر گمنامی در میان انبوه جمعیت در امان خواهند بود و از سویی دیگر، این بخت را پیدا می‌کنند که با فعالیت خود، تاریخ‌ساز شوند.

مطمئناً هر دو فرآیند ممکن است رخ دهند، اگرچه شواهد تجربی مربوط به سواری مجانی که به طور کلی استنباطی تحلیلی است معمولاً تصدیق نمی‌شود. شواهد مربوط به حرکت قطاری یا ارابه‌ای توده‌ها که مبتنی بر مدل توده معترض است، متقن‌تر می‌باشد. براساس پیمایش‌های انجام گرفته در خصوص جنبش اتحادیه هلند در دهه ۱۹۷۰ (Klandermans 1984: 592-596)، جنبش ضدسلاح‌های هسته‌ای آلمان غربی در دهه ۱۹۸۰ (Opp 1988)، و انقلاب آلمان شرقی (Opp

1. Collective action and critical mass approaches

2. Free rider

(Voss and Gern 1995: 196-202). این نتیجه به دست آمد: افرادی که انتظار افزایش خیلی زیاد تعداد معترضان را داشتند، احتمال آنکه درگیر کنش اعتراضی شوند بسیار بیشتر از سایر گروه‌ها بود. این یافته‌ها با شواهد گفتگویی متعددی که در انقلاب ایران وجود داشته و همچنین مصاحبه‌های من با ایرانیانی که در انقلاب مشارکت داشته‌اند (Kurzman 1996: 166-167) مطابقت دارد.

ممکن است این استدلال را دوری بدانیم که جنبش‌های اعتراضی، مشارکت کنندگان را از طریق افزایش مشارکت کننده به خود جذب می‌کنند. ولی، مشارکت کنندگان اولیه در آن زمان دقیقاً نمی‌دانند که چه اتفاق خواهد افتاد. در لحظه‌ای که آنها تصمیم می‌گیرند در جنبش اعتراضی مشارکت کنند یا نکنند نمی‌توانند مطمئن باشند که چقدر از افراد دیگر می‌خواهند به این جنبش بپیوندند. این تصمیم در بافت یا زمینه‌ای از شنیده‌ها، شایعه‌ها، هیاهوها، پیش‌بینی‌های متعارض، و مکالمات و مباحثات داغ و پرشور که خصیصه دوره‌های سردرگمی گسترده است، ساخته می‌شود. این مکالمات و مباحثات را می‌توان به عنوان شکلی از علوم اجتماعی غیرحرفه‌ای نگریست. افراد همیشه از خانواده، دوستان، آشنایان خود، و غریبه‌ها می‌پرسند «چه خبر؟»، «چکار می‌کنی یا چکار می‌خواهی بکنی؟»، «چی می‌شود اگر...؟». هرچه وضعیت غیرعادی تر باشد، نتیجه این پرسش‌ها برای ما از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شود. هنگامی که امور غیرعادی می‌شوند، ما حقیقتاً نیاز داریم تا بدانیم که مردم چکار می‌کنند، در آن صورت است که ما می‌توانیم بفهمیم که باید چکار کنیم. در سال‌های ۱۹۷۸-۱۹۷۹ میلادی یعنی زمانی که مردم ایران درگیر تجربه انقلاب شده بودند، صحبت کردن در باره موضوعات عادی و روزمره که دیگر احمقانه و بیهوده به نظر می‌آمد، متوقف شد و مردم به طور وسواس گونه‌ای فقط درباره سیاست صحبت می‌کردند. در نوامبر ۱۹۷۸ میلادی، هنگامی که شایعه ناآرامی‌هایی در میان نیروهای مسلح و نظامی در سرتاسر ایران پخش شد، پلیس امنیتی شاه گزارش نمود: «هر کس از دیگری می‌پرسید که چه اتفاق خواهد افتاد؟».

مع الوصف، این حدس‌ها، ترجیحات و واکنش‌های مردم آنقدر به سرعت و به طور فوق‌العاده‌ای تغییر می‌کنند که هم مشارکت کنندگان و هم ناظران هیچ‌یک قادر به پیش‌بینی آن نمی‌باشند. در واقع، مردمی که قبلاً نمی‌خواستند از شاه خلع بد کنند، ناگهان تصمیم گرفتند که شاه را از قدرت پایین کشیده و از کشور بیرون کنند. در همین راستا می‌توان به گفته‌های یک زن چپ‌گرای ناشناس استناد نمود که پس از مشارکت در یک تظاهرات عظیم مردمی دچار تحول روحی و فکری شده بود: «دو هفته پیش، نخستین تظاهرات عظیم مردمی با مشارکت میلیون‌ها نفر انجام

گرفت. من بسیار متعجب و خوشحال شدم و دریافتم که اسلام، دینی بزرگ است چون می‌تواند غیرممکن را ممکن سازد». مردی از تهران نیز تحول شگرف همسرش را که تبدیل به یک نیروی فعال اسلامی شده بود چنین توصیف می‌کند: «زنی که تا سال پیش هیچ دغدغه دینی و سیاسی نداشت و بزرگ‌ترین مشکلش عبارت بود از لباس‌ها و لوازم بهداشتی - آرایشی که از لندن برایش بفرستند».

باری، برای برخی از مردم تغییر دادن ترجیح و دیدگاهشان از طریق فراهم نمودن احساس جدیدی از خاطر جمعی به عاقبت کار (چه به‌طور الهی چه غیرالهی) احساس سردرگمی آنها را حل می‌کرد. برای نمونه یک کارگر قزوینی در خصوص این چرخش عقیده مردمی در سپتامبر ۱۹۷۸ میلادی چنین می‌گوید: «در آن زمان مردم می‌دانستند که این انقلاب پیروز خواهد شد، صددرصد». برای برخی دیگر از مردم ایران، گرچه احساس سردرگمی تا پایان باقی ماند، ولی مانع مشارکت ایشان در اعتراضات انقلابی نشد. در هر مورد، به نظر می‌رسد که دوره‌های ناآرامی اجتماعی، محیط‌های گشتاوری بالایی^۱ برای ترجیحات به‌وجود می‌آورند: نانهادینگی می‌تواند ترجیحات را در معرض فشارها یا تنش‌هایی قرار دهد که به‌طور معمول در شرایط عادی وجود ندارد.

در هر حال، این مردم نمی‌توانند تحولات شخصی خود را پیش‌بینی کنند، همان‌طور که نمی‌توانند شرایطی را که ذیل آنها یک چنین تحولاتی رخ خواهد داد، پیش‌بینی کنند. به همین جهت، قبل از آنکه به‌نظر برسد که تقریباً کل کشور علیه رژیم شاه قیام کرده، بی‌معنی بود که از ایرانیان پرسیم «چکار می‌کنید اگر به‌نظر برسد که کل کشور علیه رژیم شاه قیام نموده است؟». یک چنین سؤالی را در زمان فعلی کشورتان تصور کنید. آیا می‌توانید یک پاسخ معناداری به آن ارائه دهید؟ من که نمی‌توانم. حتی من که درباره جنبش‌ها و انقلاب‌ها مطالعه و تحقیق می‌کنم نمی‌توانم واقعاً تصور کنم که در طول زندگی‌ام در کشورم انقلابی رخ دهد. البته، من جزو افراد نادر جامعه‌ام نیستم، حدس می‌زنم که فقط انقلابیون حرفه‌ای و آدم‌های کله‌گنده‌ای که استراتژی آنها خروج از رژیم فعلی است در خصوص یک چنین احتمالات بعید و غریبی، زیاد فکر می‌کنند. از سویی دیگر، حتی در وضعیت‌های عادی نیز مردم به‌خوبی نمی‌توانند رفتار آتی خود را پیش‌بینی نمایند. ادبیات قابل ملاحظه‌ای در حوزه روانشناسی وجود دارد که این مطلب را به‌طور

1. High-torque environments

مکرر اثبات نموده است. هرچه موقعیت تصویری، کمتر عادی و معمولی باشد، تجسم آن موقعیت فرضی دشوارتر است. دشوارتر از تجسم آن موقعیت فرضی، پیش‌بینی آن است که چگونه یک فرد در آن موقعیت عمل خواهد کرد. و اگر افراد نتوانند رفتار خود را پیش‌بینی کنند در آن صورت استراتژی پیمایش از مردم اصولاً مثرتر نخواهد بود. فقط می‌توان پیش‌بینی کرد که در هنگام به‌هم‌ریختگی وضعیت عادی جامعه، بسیاری از پاسخگویان پیمایش‌ها بگویند: «نمی‌دانم» یا «بستگی دارد».

در پایان، کورزمن به تشریح تفاوت «تیین» با «پیش‌بینی» می‌پردازد. در این رابطه، کورزمن تصریح دارد که دانشمندان علوم اجتماعی به سراغ حوادث غیرمنتظره می‌روند و تلاش می‌کنند بعد از وقوع و در مقام درک آنها، غیرمنتظره‌بودنشان را کاهش دهند. کورزمن معتقد است که «تیین» ماده یا موضوع پیش‌بینی عطف‌بماسبق/واپس‌نگر^۱ است: اگر A، B، و C را از قبل می‌دانستیم انتظار وقوع آن حادثه را می‌داشتیم (4: 2004، Kurzman). مدعای وی آن است که کلیه تیبن‌ها، مستلزم یا متضمن پیش‌بینی عطف‌بماسبق/واپس‌نگر هستند. اهمیتی ندارد که این «تیین‌ها» جبر‌گرایانه یا احتمال‌گرایانه، جهانشمول یا در قلمروی محدود، متمرکز بر مکانیسم‌ها/فرآیندها یا قوانین، پهن‌دامنه یا خرددامنه باشند. مع الوصف، تیبن یا پیش‌بینی عطف‌بماسبق/واپس‌نگر متفاوت از پیش‌بینی آینده است: خیلی اوقات ما از قبل، شناختی از A، B، و C نداریم، یا حتی ممکن است آنها پیشاپیش شناختنی نباشند؛ بلکه فقط بعد از وقوع است که شناختنی می‌شوند. از این رو، انقلابات یا پدیده‌های اجتماعی به‌طور کلی (10-8: 1989، Elster) به‌صورت پسینی (پس از وقوع) تیبن پذیرند؛ ولی به‌صورت پیشینی (قبل از وقوع) ذاتاً پیش‌بینی ناپذیرند. به عقیده کورزمن «پیش‌بینی» و «تیین» فعالیت‌های کاملاً متفاوت و متمایزی هستند و برخی وقایع همچون جنگ‌ها و انقلابات، به‌صورت پسینی و بازاندیشانه تیبن پذیرند، ولو آنکه ذاتاً غیرقابل پیش‌بینی باشند (344: 2004، Kurzman).

استنباط‌های مقایسه‌ای

در این مقاله، سه تیبن اصلی در خصوص غیرمترقبه‌بودن انقلاب ایران تشریح و نشان داده شد که چگونه هر یک از این تحلیل‌گران بر اساس یک عامل کلیدی، مدلی تیبنی برای توضیح

عدم‌پیش‌بینی این انقلاب و شگفت‌زدگی از وقوع آن ارائه کرده‌اند. اگرچه تفاوت این عوامل کلیدی، کار مقایسه دیدگاه‌های مذکور را دشوار می‌سازد ولی می‌توان تا حدودی با مقایسه استدلال‌های این دانش‌پژوهان برخی همگرایی‌ها و واگرایی‌ها را استنباط نمود.

اولاً، گرچه استدلال اصلی کدی، کوران و کورزمن معطوف به اثبات این مدعا بود که انقلاب اسلامی ایران نه پیش‌بینی شده و نه اساساً پیش‌بینی‌پذیر بود، ولی هر سه این دانش‌پژوهان از حیث تحلیلی معتقد به پیش‌بینی‌ناپذیری انقلابات بوده‌اند و انقلاب ایران را فقط به عنوان مصداقی مؤید برای این قضیه تحلیلی مطرح نموده‌اند. مع الوصف، تفاوتی میان دیدگاه کدی با دو دانش‌پژوه دیگر وجود دارد. کدی، همانند کوران و کورزمن این قضیه را تصدیق می‌کند که «انقلاب، ذاتاً پیش‌بینی‌ناپذیر است» (Keddie 1995:4) ولی تفاوتش با کوران و کورزمن در صور این قضیه است. کوران و کورزمن این قضیه را به صورت «موجبه کلیه» قبول داشتند، بدین معنا که کلیه انقلاب‌ها پیش‌بینی‌ناپذیر بوده‌اند و خواهند بود. در صورتی که کدی قضیه مذکور را به صورت «موجبه جزیه» قبول کرده و می‌گوید: «اکثر انقلابات نه پیش‌بینی شده‌اند نه پیش‌بینی‌پذیر بوده‌اند» (Keddie 1995: 36). در این راستا، وی ابتدا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه را شاهد آورده و مدعی می‌شود که به دلیل وجود بحران اجتماعی عمومی و گسترده به همراه یک جنبش انقلابی، برخی ناظران ساکن در خود روسیه (برخلاف ساکنین در کشورهای غربی) توانسته بودند این انقلاب را پیش‌بینی نمایند (Keddie 1995:8). البته، پس از محاجه کوران (Kuran 1995) که از کدی می‌خواهد مدرک مستندی را نشان دهد که انقلاب روسیه پیش‌بینی شده بود، کدی بدون ارائه مدرک یا شاهدی تجربی در پاسخ کوران می‌نویسد:

اگر مورد انقلاب روسیه را نمی‌پذیرید، می‌توانید به انقلاب‌های چین و کوبا نگاه کنید که قبل از آنکه وضعیت کشورشان به عنوان یک انقلاب در نظر گرفته شود نیروهای انقلابی توانسته بودند کنترل بخش بزرگی از کشور و نیروهای نظامی را به دست آورند. در این کشورها، وقتی که بخش‌های مهمی از قلمروی سرزمینی تحت کنترل و تصرف انقلابیون درآمده بود، موفقیت انقلاب به‌طور گسترده‌ای پیش‌بینی می‌شد (Keddie 1995: 36).

البته، کدی تصریح دارد که تعداد بسیار قلیلی از تحولات انقلابی و انقلابات وجود داشته‌اند که قابل پیش‌بینی بوده‌اند (Keddie 1995: 67) و در آخرین موضع‌گیری خویش تصدیق نمود که حداقل در طول ۳۲ سال اخیر یعنی از انقلاب اسلامی ایران تا انقلاب‌های (بهار) عربی (۱۹۷۹ تا

۲۰۱۱ میلادی) هیچ جنبش انقلابی (اعم از موفق و ناموفق) نبوده است که بدرستی پیش‌بینی شده باشد (Keddie 2012: 150).

ثانیاً، از مقایسه دیدگاه کوران با کورزمن می‌توان نکته دیگری را استنباط نمود. به عبارت دیگر، با تأمل در مفاد تحلیل این دو دانش‌پژوه در تبیین پیش‌بینی‌ناپذیری انقلابات استنباط می‌شود که علی‌رغم توافقی آشکار، تفاوتی ظریف نیز میان استدلال آنان وجود دارد. در حقیقت، این نکته در تحلیل کوران و کورزمن مشترک است که افراد درون یک جامعه به احتمال زیاد در حرکت انقلابی مشارکت می‌کنند اگر و فقط اگر احساس کنند که بسیاری از افراد دیگر نیز این کار را انجام می‌دهند. همان‌طور که گفته شد، کورزمن نشان داد بسیاری از ایرانیان مقدار زیادی از وقت و انرژی خود را در تلاش برای مشخص نمودن اینکه آیا دیگران نیز در تظاهرات اعتراضی علیه شاه مشارکت می‌کنند، صرف نمودند. ولی، از نظر کورزمن، برآوردهای افراد از اینکه چند نفر از ایرانیان ممکن است به یک تظاهرات اعتراضی بپیوندند خیلی متفاوت بود؛ بخشی به دلیل چیزی که کوران آن را تحریف ترجیح نامید، و بخش بیشتری به خاطر آنکه اشتیاق افراد در پیوستن به یک تظاهرات اعتراضی بر اساس همین حدس‌ها رقم می‌خورد. اینجاست که به اختلافی ظریف و مهم بین تحلیل کوران و کورزمن برمی‌خوریم. کوران معتقد است که اگر افراد ترجیح خصوصی معینی داشته که از دیگران پنهانش کرده باشند در صورتی به یک جنبش انقلابی می‌پیوندند که برای مثال بینند ۵۰ نفر یا شاید ۵۰۰ نفر از مردم دیگر نیز این کار را انجام می‌دهند (Kuran 1995: 1548). ولی عقیده کورزمن آن است که بسیاری از مردم، خودشان نیز به‌سادگی نمی‌دانند که اگر ۵۰، ۵۰۰، یا حتی ۵۰۰۰ نفر را ببینند که علیه رژیم حاکم دست به تظاهرات اعتراض‌آمیز زده‌اند چگونه واکنش انجام خواهند داد. از نظر کورزمن، واکنش آنان بلاتردید کاملاً منوط است به اینکه آن معترضان چه کسانی هستند و رژیم چگونه به آنها پاسخ می‌دهد و همچنین متکی بر حدس‌ها و برآوردهایی که محصول شایعات درهم‌برهم، احساسات به‌شدت برانگیخته شده، و احساسات ضد و نقیض مربوط به انجام تکلیف است. بنا به نظر کورزمن این حدس‌ها و برآوردها نمی‌تواند از قبل شناخته شوند، همین‌طور که نمی‌توانند تمایل به مشارکت را از قبل معلوم دارند. آنها به مقتضای وضعیت‌های غیرعادی می‌توانند به‌شدت تغییر کنند. این تغییرات موجب می‌شود تا پیش‌بینی با عطف به گذشته اساساً امکان‌ناپذیر شود. لذا، حتی کامل‌ترین پیمایش‌ها نیز نمی‌توانند چیزی در باره آینده را پیش‌بینی کنند و انقلابات همواره پیش‌بینی‌ناپذیر باقی می‌مانند (Kurzman 2004: 170). به عبارت دقیق‌تر، کورزمن برخلاف کوران معتقد است که حتی اگر در حالت

عادی یک جامعه، مردم آماده جوابگویی کامل در خصوص ترجیحات خصوصی خود به دیگران (اعم از پیمایشگران، نظرسنجان و ...) باشند، در وضعیت غیرعادی انقلابی، پیش‌بینی کنش‌های آنان برای دیگران و حتی خودشان ناممکن است. این نه تنها شامل افرادی می‌شود که ممکن است به یک جنبش انقلابی بپیوندند بلکه همچنین شامل آنهایی نیز می‌شود که کارشان سرکوب انقلابات است، یعنی افسران و سربازان نظامی و انتظامی.

البته، در خصوص این مسأله به نظر می‌رسد که کدی نیز با کورزمن موافق و با کوران مخالف باشد؛ چون کدی (37: Keddie 1995) تصریح دارد که گرچه عامل تبیینی کوران در پیش‌بینی ناپذیری انقلابات، یعنی تحریف ترجیح، بویژه در کشورهای سرکوبگر خیلی مهم و پراهمیت است ولی نباید از این نکته کلیدی غفلت شود که ترجیحات افراد، پدیده‌ای ایستا و ساکن نیست. برای مثال، مردم زیادی، و شاید اکثر آنها، که در انقلاب ایران مشارکت نموده بودند در یک سال قبل از پیوستن به این جنبش انقلابی واقعاً خود را خیلی ناراضی محسوب نمی‌کردند. فقط هنگامی که قطار انقلابی در ایران به راه افتاد بسیاری از مردم که واجد مشکلاتی بوده ولی احساس آزرده‌گی زیادی نمی‌کردند تبدیل به افرادی شدند که ستم‌دیدگی شدیدی را حس می‌کردند به اندازه‌ای که آنها را سوق داد تا به جنبش‌های اعتراضی توده‌ای بپیوندند. به همین دلیل، برخلاف دیدگاه کوران، یک نظرسنجی کاملاً صحیح از اینکه ایرانیان، روسی‌ها، یا چینی‌ها در نزدیکی به وضعیت انقلابی کشورشان، ولی قبل از راه‌افتادن قطار انقلاب، چه فکر و احساسی داشتند نمی‌توانست تمایلات انقلابی آتی آنان را، آنطور که در واقعیت رخ داد، آشکار نماید. همین پدیده نیز باعث می‌گردد تا مشکل پیش‌بینی انقلابات مضاعف شود (37: Keddie 1995).

در پایان، باید توجه داشت که عمده استدلالاتی که این دانش‌پژوهان را باید مکمل، و نه بدیل یکدیگر در نظر گرفت.

منابع

- ارونسون، الیوت. (۱۳۶۹) *روانشناسی اجتماعی*، ترجمه حسین شکرکن، تهران: انتشارات رشد.
- بیل، جیمز. (۱۳۷۱) *عقاب و شیر: توافقی روابط ایران و آمریکا*، ترجمه مهوش غلامی، تهران: نشر کوبه.
- فوران، جان. (زمستان ۱۳۷۵) «انقلاب ایران، چالشی بر تئوری اجتماعی»، *فصلنامه حضور*، شماره ۱۸، صص: ۲۰۷-۱۸۴.

- هویدا، فریدون. (۱۳۷۴) *سقوط شاه*، ترجمه ح.ا. مهران، تهران: انتشارات اطلاعات.

- Algar, Hamid. (1983) *The Roots of the Islamic Revolution*. London: Open Press.
- Ashtiany, Mohsen. (2005) "The Unthinkable Revolution in Iran by Charles Kurzman", *Political Science Quarterly*, 120 (1): 177-178
- Bunge, Mario. (1999) *The Sociology-Philosophy connection*. New Brunswick, NJ: Transaction.
- Chehabi, Houchang. (1990) *Iranian Politics and Religious Modernism: The liberation movement of Iran under the shah and Khomeini*. Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Elster, Jon. (1989) *Nuts and Bolts for the Social Sciences*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Ermakoff, Ivan. (2007) "The Unthinkable Revolution in Iran by Charles Kurzman", *American Journal of Sociology*, 113 (3): 879-881
- Farhi, Farideh. (2005) "The Unthinkable Revolution in Iran by Charles Kurzman", *Iranian Studies*, 38(4): 683-686
- Foran, John. (2005) "The Unthinkable Revolution in Iran by Charles Kurzman", *Social Forces*, 83 (4): 1774-1776
- Goodwin, Jeff. (2011) "Why We Were Surprised (Again) by the Arab Spring", *Swiss Political Science Review*, 17(4): 452-456
- Hedström, Peter, and Richard S Wedberg, eds. (1998) "Social mechanisms: An introductory essay" In *Social Mechanisms: An analytical approach to social theory*, Cambridge, UK: Cambridge University Press, PP: 1-31.
- Keddie, Nikki R. (1995_a) "Can Revolutions be Predicted; Can their Causes be Understood?" In: *Debating Revolutions*, edited by Nikki R. Keddie, New York University Press, PP: 3-26.
- ———. (1995_b) "Response To Goldstone" In: *Debating Revolutions*, edited by Nikki R. Keddie, New York University Press, PP: 65-76.
- ———. (1995_c) "Response To Kuran" In: *Debating Revolutions*, edited by Nikki R. Keddie, New York University Press, PP: 36-38.
- ———. (1995_a) *Iran and the Muslim World: Resistance and Revolution*, New York University Press.
- ———. (2012) "Arab and Iranian Revolts 1979–2011: Influences or Similar Causes?", *International Journal of Middle East Studies*, 44 (1) 150-152
- Klandermans, Bert. (1984) "Mobilization and Participation: Social-Psychological Expansions of Resource Mobilization Theory", *American Sociological Review*, 49: 583-600.
- Kuran, Timur. (1995_a) "The Inevitability of Future Revolutionary Surprises", *American Journal of Sociology*, 100(6): 1528–51.
- ———. (1995_b) "Why Revolution are Better Understood Than Predicted?" In: *Debating Revolutions*, edited by Nikki R. Keddie, New York University Press, PP: 27-35.
- ———. (1997) *Private truths, public lies: The social consequences of preference falsification*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Kurzman, Charles. (1996) "Structural Opportunities and Perceived Opportunities in Social-Movement Theory: Evidence from the Iranian Revolution of 1979", *American Sociological Review*, 61:153-70.
- ———. (2004_a) *The Unthinkable Revolution in Iran*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- ———. (2004_b) "Can Understanding Undermine Explanation? The Confused Experience of Revolution", *Philosophy of the Social Sciences*, 34 (3) 328-351
- McAdam, Doug; Sidney, Tarrow, and Charles Tilly. (2001) *Dynamics of Contention*. Cambridge, UK: Cambridge University Press
- Opp, Karl-Dieter. (1988) "Community Integration and Incentives for Political Protest", *International Social Movement Research* 1:83-101.

- Opp, Karl-Dieter, Peter Voss, and Christiane Gern. (1995) *Origins of a Spontaneous Revolution: East Germany, 1989*. Ann Arbor: University of Michigan Press.
- Sherif, Muzafer. (1935) "A Study of some Social Factors in Perception", *Archives of Psychology*, 27 (187) 1-60.
- Spencer, Roger, and John Houston. (1993) "Rational Forecasts: On Confirming Ambiguity as the Mother of Conformity", *Journal of Economic Psychology*, 14, 697-709
- Skocpol, Theda. (1986) "Analyzing Causal Configurations in History: A Rejoinder to Nicols", *Comparative Social Research*, 9 : 187-194
- Stinchcombe, Arthur L. (1991) The Conditions of Fruitfulness of Theorizing about Mechanisms in Social Sciences, *Philosophy of the Social Sciences*, 21,367-88
- Zonis, Marvin. (1983) "Iran: A Theory of Revolution from Accounts of the Revolution, *World Politics*, 35, 602.